

لُجَّا

سال بیست و یکم

شماره دوم

اردیبهشت ۱۳۴۷

محرم - صفر ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۶

فهرست مندرجات

صفحه :

: دکتر محمدعلی اسلامی	۵۷	یادی از حقوق بشر
: حبیب یغمائی	۶۷	شاعر سیاستمدار
: دکتر باستانی پاریزی	۶۹	امپراطوری صفویه
: مجتبی هینوی (امریکا)	۷۴	ناهه استاد هینوی
: حسین سعادت نوری	۸۴	رجال دوره قاجاریه
: صفوی شاعر - از هند	۸۸	تبریک عید
: ایرج افشار	۸۹	گشتی در خاک یزد
: مسعود فقیه	۹۴	مفاخر ملی
: عبدالرفیع حقیقت	۹۶	حمام پنهان سمنان
: حسین شمسا	۹۸	حج
: مهندس اصفیا	۱۰۰	برنامه چهارم
	۱۰۴	احجاجات و توضیحات

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.





به هر کجا می‌خواهید سفر کنید اما یخدان و ترموس کلمن را فراموش نکنید **یخدان و ترموس کلمن** **بهترین رفیق سفر**

مشخصات

ترموس و یخدان های تقلیلی

- * جدار یخدان و ترموس های تقلیلی دارای یک لایه عایق کاذب است که نمیتواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند.
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های تقلیلی بو میگیرد و انگزیده و آب داخل آن را باید میکنند و پس از مدتی گونه پوسته پوسته میشود.
- * یخدان و ترموس های تقلیلی خیلی زود میشکند شیر آن چکه میکند و روکش خارجی آنرا بی دوام است زود ترک میمیخورد.
- * ترموس های شیشه ای بسادگی میشکند و تولید خطر نیمنماید.

مشخصات

ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا

- * جدار فلزی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای یک طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری میکند.
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بفرد است که بو نمکنند و زنگ نمیزند ترک نمیخورد و تمام زوایای آن قابل تعیز کردن است.
- * یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا قبیل شکند شیر آن چکه نمیکند بسیار پلریف و زیبا است دسته های آب آرد کروم داده شده است روزگاری خارجی نازی آن نشاند و پلاستیک آن از جنس ترمولال است.
- * نکن است.

توجه فرمائید فقط کان ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



Coleman



مسابقه ادبی مقدس

به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم ، وانعقاد جشنی در ۲۷ رجب ۱۳۸۸ (۳۸ مهر ۱۳۴۷) در **جعفریه آرمان** .

از شاعران محترم پارسی زبان دعوت می شود که در سروden اشعاری، اعم از قصیده یا نوع دیگر شعر، درستایش مقام حضرت ختمی مرتب طبع آزمائی فرمایند. بدینهی است شرکت در این مسابقه مقدس متضمن **هزار هزار و ۹۰۰** جهان **امت** با این همه از طرف مؤسسه **جعفریه آرمان** به گویندگانی که اشعارشان در درجه اول و دوم و سوم تشخیص داده شود به ترتیب **هزار و پیشست هزار و ۵۵ هزار ریال** اهدا خواهد شد .

کلیه اشعار در کتابی جداگانه نیز انتشار خواهد یافت .
از شاعران بزرگوار توقع دارد که در این مسابقه مقدس شرکت فرمایند و منظومه خود را از تاریخ نشر این اعلان تا آخر مردادماه ۱۳۴۷ بوسیله مطمئن بفرستند .
اسامی محترم داوران مسابقه بعداً اعلام خواهد شد .

نشانی: طهران - خیابان شاه آباد - کوچه ناصرالاسلام

دفتر دیجیتال: ۰۹۰۵۴۴۰۰۰۰ - تلفون: ۰۹۰۵۴۴۰۰۰۰

اردي بهشت ماه ۱۳۴۷



شماره مسلسل ۲۳۵

شماره دوم

اردیبهشت ماه ۱۳۴۷

سال بیست و یکم

یادی از «حقوق بشر»

کنفرانس جهانی حقوق بشر که در این ماه، در پایتخت کشور ما منعقد گردیده است، جای آن دارد که بار دیگر همه کسانی را که جز «خور و خواب و خشم و شهوت» مفهوم دیگری هم برای زندگی انسان قابل هستند، به تأمل وا دارد.

انعقاد چنین مجمعی در ایران که کشور گرم و سرد چشیده‌ای است و یکی از انسانی‌ترین و دنیائی‌ترین فرهنگ‌ها را به جهان عرضه کرده، حاکی از حسن انتخاب پرمumentی است، و از آنجا که بشر هیچ‌گاه از امیدواربودن خسته نمیشود، باید امیدوار باشیم که این واقعه بتواند قدم جدی‌ای در راه خروج «حقوق بشر» از بن‌بست کنویش بردارد.

دنیای امروز، دنیائی است که انسان در زمینه علم و فن پیشرفت‌های معجزه‌آسا کرده، از جهت «آدمیت آدمی»، به یکی از سیاه‌ترین

دورانهایش باز گشته . آنقدر نمونه‌های روشن از قساوت و دوره‌ی و نابکاری و خودخواهی بشر متعدد در برابر ما هست ، که در اینجا برای توضیح مطلب محتاج به ذکر دلیل یا نمونه‌ای نیستیم . تنها بارفه امیدی که باقی میماند این است که بشریت ، منبع هرموز و عظیمی است ، مانند دریا ، پیوسته در حال نوشدن و جنبش و دگرگونی و موج بر موج افکنندن ، و هرگز ، حتی در عین ظلمت از زائیدن و زایاندن باز نمیماند .

مفهوم حقوق بشر در دنیا ، کهنسالتر از آن است که بتوان آن را مناسب به تمدن خاصی یا دوره خاصی کرد . همه مذاهب ، همه کتب بزرگ حکمت و ادب از آن دم زده‌اند . در همین ادبیات و عرفان خود ما هزاران کلام بدیع در دعوت به برابری و برابری و نوع دوستی و ستایش آزادگی و محبت و پرهیز از جنگ و تعصّب ، به بیان آورده شده است .

قدم تازه‌ای که در مغرب زمین ، در اوآخر قرن هجدهم برداشته شد این بود که حقوق بشر را تحت اصولی معین و مشخص کرد و سازمانهای سیاسی کشور را طوری بنیان نهاد که بتوانند صیانت آن را تأمین کنند . برای این منظور اول از همه آمدند و گفتند که حق حاکمیت با مردم است ، و چون اعمال مستقیم آن ممکن نیست ، آنان این حق را از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب میکنند ، بکار خواهند برد ، بعد ، حق آزادبودن را عنوان کردند و گفتند که هر فرد باید تا جایی که آزادیش به آزادی دیگران لطمه نزدیک شود ، آزاد بماند .

این فکر و اصول از نظریه حقوق فطری سرچشمه گرفت که بعنوان سنگر و پناهگاهی در برابر خودسری و استبداد حکام قرون وسطی ابداع گردیده بود . حقوق فطری میگفت ، انسان برای آنکه بتواند زندگی انسانی داشته باشد ، ناگزیر باید از حد افل بعضی حقوق برخوردار بماند و اگر این حقوق اصلی از او سلب گردد ، زندگی او تا سرحد زندگی حیوان تنزل خواهد کرد . قرن هجدهم امتیاز دیگری که داشت این بود که حقوق انسان را از مذهب جدا کرد و بشر را من حیث بشر ، شایسته داشتن حقوق اولیه دانست . این حقوق در اعلامیه استقلال

امریکا که باید آن را نخستین سند در باره حقوق بشر دانست، اینطور بر شمرده شده: «حق حیات، حق آزادیستن، و حق جستجوی خوشنختی^۱». در اعلامیه حقوق بشر فرانسه که سه سال بعد از اعلامیه استقلال امریکا تدوین گردید، این حقوق: «حق آزادی، حق مالکیت، حق امنیت و حق مقاومت در برابر ستم» اعلام گردید^۲.

حقوق بشر بر مبنای اعلامیه فرانسه، در قرن نوزدهم، در کشورهای صنعتی کم و بیش به کار بسته شد، اما نه در امریکا توانست از تبعیض نژادی مانع گردد، و نه در اروپا، کمترین راهی بسوی سرزمین‌های مستعمره بکشاید اروپا برای حفظ استیلای سیاسی و اقتصادی خود، حقوق بشر را در باره سایر ساکنان زمین نادیده گرفت، چنان‌که گفتی دو نوع بشر در دنیا خلق شده بود: اروپائی و غیر اروپائی، و دسته اول به خود حق می‌داد که دسته دوم را بصورت نیمه‌برده بگرد. شومی این طرز فکر، سرانجام دامن اروپا را گرفت و باعث شد که این قاره، کانون دو جنگ از هولناک‌ترین جنگ‌های دنیا گردد و خشک و تر و بی‌کنایه و باکنایه در آتش آن بسوزند.

پس از خاتمه جنگ دوم، حقوق بشر از نو عنوان شد. آثار جنگ در اروپا و امریکا و تحولاتی که بر اثر آن در سایر سرزمین‌ها ایجاد شده بود، سران کشورهای فاتح را برآن داشت تا بار دیگر به یاد حقوق انسان بی‌فتند، و بدینگونه

۱- اعلامیه استقلال امریکا در سال ۱۷۸۶ میلادی بدست حفرسن نوشته شد، و نمایندگان سیزده ایالت آمریکا با امضاء آن، استقلال و رهایی کشور خود را از استعمار انگلستان اعلام گردند.

۲- اعلامیه حقوق بشر فرانسه در سال ۱۷۸۹، از طرف مجلس مؤسسان فرانسه تصویب گردید. این اعلامیه که دارای هفده اصل و یک مقدمه است، مهم‌ترین سند در باره حقوق بشر است، و می‌توان گفت که منشاء و الهام بخش قوانین اساسی دنیا قرار گرفته است. در این سند معظم از آزادی و برابری بشر و حقوق طبیعی و انتقال ناپذیر او، و حق حاکمیت ملت‌ها و حکومت قانون و منع توقیف غیرقانونی افراد و حرمت آزادی عقیده و اجتماعات و مذهب و بیان، و حق مردم در آگاهی بر دخ و خرج کشور، یاد شده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ از طرف مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب گردید، تاحد زیادی از اعلامیه حقوق بشر فرانسه الهام گرفته است. قانون اساسی ما نیز در متمم خود (فصل مربوط به حقوق ملت ایران) اصول کلی آن را در خود گنجانده است.

اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متحده تصویب رسید و اکثر دولت‌های عضو، پای‌بندی خود را به آن اعلام کردند.

در مقدمه این اعلامیه چنین آمده:

نظر به اینکه احترام به حیثیت همه افراد خانواده بنی آدم، و شناخت حقوق برابر و انکار ناپذیر آنها، مبنای آزادی و عدالت و صلح در جهان است، نظر به اینکه انکار یا خوارشمردن حقوق بشر، منتج به اعمال وحشیانه‌ای شده است که وجود آن بشریت را معذّب کرده، و نیز چون استقرار دنیاگی که در آن همه افراد بشر آزادی بیان و اندیشه داشته باشند و از قید وحشت و مذلت آزاد بمانند، بلندترین آرزوی عامه مردم شناخته شده،

نظر به اینکه حفظ حقوق بشر، از طریق یک نظام قانون، ضرورت اصلی دارد، تا مردم ناگزیر نشوند که برای مقابله با ستم و شقاوت، آخرین چاره را در عصیان بجوینند،

نظر به اینکه ملل عضو سازمان ملل متحدد، در منشور خود، از نو اعتقاد خویش را به حقوق اساسی بشر، و حیثیت و ارزش ذاتی مرد و زن اعلام کرده‌اند و مصمّم‌اند که پیشرفت اجتماعی و برقراری بهترین امکانات زندگی همراه با آزادی را، تسهیل و تشویق کنند،

نظر به اینکه دولتهای عضو، متعهد شده‌اند که با همکاری سازمان ملل متحدد، حرمت واقعی و جهانگیر حقوق و آزادی‌های اساسی را تضمین کنند، نظر به اینکه ادراک مشترک این حقوق و آزادی‌ها، ضامن اجرای کامل این تعهد است،

نظر به اینکه فراهم کردن زمینه برای بسط روابط دوستافه بین ملت‌ها، ضرورت دارد، ...

و پس از این مقدمه، طی سی اصل، تمام حقوق و آزادی‌هایی که رعایت آنها، برای حفظ حیثیت انسانی و آرامش و سلامت دنیا، لازم تشخیص داده شده، بر شمرده شده است.

اکنون سؤالی که پیش می‌آید این است که چرا اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر با شکست روبرو شده است؟ جواب روشن است. کسانی که اجرای حقوق بشر را مغایر با هنافع و امیال خود می‌دانستند، به انواع طرق در صدد مسخ یا پایمال کردن آن برآمده‌اند، و چون این عده همه وسائل مادّی و معنوی را در اختیار داشته‌اند، باسانی توanstه‌اند که در منظور خود از ناـآگاهی و پراکندگی مردم استفاده کنند.

حقوق بشر، نه از طریق حرف و کلام، بلکه از جانب عمل به‌این‌روز افتاده است، مشکل و تراژدی دنیای امروز از فاصله بین ظاهر و باطن و حرف و عمل سرچشم می‌گیرد. سازمانهای سیاسی که بر اساس دموکراسی و حقوق مردم می‌بایست پی‌ریزی گردند، بظاهر پدید آمده‌اند، ولی از معنا و جوهر و مادّه حیاتی خود خالی نگه داشته شده‌اند.

از افریدقای حنوبی و روذیا که بگذریم (کرچه آنها هم روش خود را بنحوی توجیه می‌کنند) گمان نمی‌کنم هیچ زمامداری، هیچ فرد مؤثری در دنیای امروز باشد که به صراحت بگوید باید آزادی را از بین برد، عدالت را نابود کرد، بین سفید و سیاه و دارا و ندار و زن و مرد، تبعیض قائل شد، یا قانون را بنفع اقلیتی وضع و اجرا کرد. لیکن همه اینها در مرحله حرف مانده است. اگر اینان در ادعاهای خود کمی صداقت می‌داشند، دنیا در این مرداب جنگ و نفاق و نکبت غوطه نمی‌زد.

امروز تعداد زیادی کشور در دنیا هست که یا گورستان هستند، یا غلغله‌ستان. در هر نقطه‌ای از دنیا که مردم در انتخاب حکومت خود دست نداشته باشند. یا بنحوی از انجاء به او اعتقاد نورزند، نوعی مبارزه پنهان یا آشکار بین مردم و دستگاه حکومت هست. دفاعی که حکومت‌ها در بر این غش و جوشش یا بغض یافته‌اند، زور و تبلیغ است؛ و هیک دست قازیانه دارند و به دست دیگر شهر فرنگ، تا با تازیانه او، ابتداشند و با شهر فرنگ سرش را گرم کنند. بدینختی این است که همه اعمال ضد حقوق، در زیر پوشش آراسته سازمانهای سیاسی هنطبق با اصول

حقوق بشر، فعل و انفعال می‌باید.

برای آنکه نخستین قدم در راه احیاء حقوق بشر برداشته شود و موضوع از این صورت ریا آمیز و مسخره بیرون آید، باید به نکات بدیهی ذیل توجه کرد:

- ۱- اول از همه، باید به ریشه‌های درد پی بردن و صمیمانه در صدد علاجش برآمد. درد اول، درد اقتصادی است. بیش از نصف مردم دنیا گرسنه‌اند و ایجاد هماهنگی و تفاهم در دنیائی که بین فقیر و غنی یک‌چندین فاصله و حشت آوری است، امکان‌پذیر نمی‌باشد. این امر دو جنبه دارد، یکی بین‌المللی و دیگری داخلی. از نظر بین‌المللی، کشورهای دنیا به دو دسته فقیر و غنی تقسیم شده‌اند. کسی این موقع را ندارد که ملت‌های غنی بیانند و قسمتی از ثروت خود را به ملت‌های فقیر بدهند. ولی کاملاً مشروع و معقول است که از کشورهای ثروتمند صنعتی خواسته شود که اگر ادعای تمدن و اعتقادی به حقوق بشر دارند، لااقل از استثمار مستقیم و غیرمستقیم سرمایه‌های فقیر دست بردارند و در داد و ستد و رابطه اقتصادی با آنها، روش منصفانه‌تری در پیش گیرند. اما کشورهای فقیر باید در داخل خود قدم‌های قاطع برای ایجاد نظم اقتصادی عادلانه‌تری بردارند، تا فاصله میان دارا و ندار کوتاه‌تر گردد.

منظور از نظم جدید اقتصادی آن نیست که یک طبقه پول‌اندوز تازه‌بدوران رسیده، جانشین طبقه ثروتمند قدیم بشود، مثلاً مقاطعه کار جای ملاکرا بگیرد و تولید کننده‌حریص، جای تاجر رباخوار را. منظور این است که از تراکم ثروت در دست عده‌ای محدود و احصارها جلوگیری گردد، و همه مردم کم و بیش بر حسب استعداد خود، در برخورداری از موهب مملکت، شریک شوند.

درد دوم، درد نادانی است. البته نادانی با بیسوادی ملازمه دارد، اما باید در این اشتباه ماند که هر کس قادر به خواندن و نوشتن شد، از جهل بیرون می‌آید. سواد، وسیله است نه غایت، زمانی سودمند واقع می‌شود که چشم مردم را به روی جنبه‌های شریف زندگی بکشاید. و کرن، اگر بیسوادها با سوادشوند، برای آنکه مطالب سکسی و شرح جنایات و اوراق تبلیغاتی راست و دروغ به خوردشان

داده شود، و وسیلهٔ تازه‌ای برای برافروختن هواهای آنها در دستشان قرار گیرد، بی‌شک زیان سواد بیشتر از نفعش خواهد شد. این قابل انکار نیست که برای آنکه مردم روش زندگی درست را بیاموزند و مصلحت فردی و ملّی خود را تشخیص دهنند، باید سواد کسب کنند، ولی این را هم نماید فراموش کرد که سواد تیغ دودم است.

در دسوم را باید در بیماری عدالت اجتماعی جست. بشر امروز، فرقش با گذشتگان آن است که حالت تسلیم و رضا و توگل را ترک گفته، و خود را سزاوار داشتن حقوقی می‌داند. در رأس همه آنچه او می‌خواهد، عدالت قرار دارد. عدالت، بزبان ساده، یعنی به هر کس هر چه مستحق آن است دادن، و این استحقاق را از روی معیار و اصولی سنجیدن.

در همین دنیای امروزما، حتماً لازم نیست که کسی رنگ پوستش سیاه باشد تا مورد ظلم و تعیض قرار گیرد! تعیض هم نژاد نسبت به هم نژاد بهیچ وجه کمتر از تعیض سفیدان نسبت به سیاهان نیست. این قلب حقیقت و فربیکاری است اگر بخواهیم تعیض را در روزگار خود به رابطهٔ بین سفید و سیاه محدود کنیم.

اگر در کشوری، در تعیین سرونوشت مملکت، مشروط به داشتن روش و فکر خاصی گردید، و باهر کس که خارج از این روش و فکر خاص بود، معامله محجور و مطرود شد، این می‌شود تعیض. هر جا اختصار پیداشد، چه در اقتصاد و چه در سیاست تعیض و بی‌عدالتی هم همراهش هست. هر دسته‌ای که ادعایند فقط ما می‌فهمیم و دیگران نمی‌فهمند، فقط ما حق فرمانروائی داریم و دیگران محاکوم به اطاعت کردن اند، فقط ماحق حرف زدن داریم و دیگران باید صمّ بکم بمانند، و این ادعای خود را بازور بر کرسی بنشانند من تکب تعیض شده است، نظیر همان تعیضی که در افریقا جنوپی و ردوزیا و انگولا، در مورد سیاهان به کاربرده می‌شود. قول پر معنایی به بزرگمهر حکیم نسبت داده شده است که گفت «همه چیز را همگان دانند».

سوّمین نکته آن است که باید به ملت‌ها در برابر دولت‌ها وسیلهٔ دفاع و

دادخواهی داد. حقوق بشر از جانب چه کسی باید مرا اعات شود؟ از جانب دستگاهی که قدرت عالی کشور در دست اوست و این حکومت است. بنابراین اگر فقط نمایندگان حکومت‌ها دورهم بنشینند و بخواهند راه حلی برای جلوگیری از تجاوز احتمالی خود بیابند، باید آنها را دارای حسن‌نیت خارق العاده تصوّر کرد تا بتوان امیدی به نتیجه کار بست.

موضوع تأمین حقوق بشر، واقعاً خطیر‌تر و حیاتی‌تر و پیچیده‌تر از آن است که بتوان از دولت‌ها انتظار داشت، که ولو با حسن‌نیت، بتنها ای بتوانند آن را برآورده کنند. این امر محتاج همکاری خود مردم، همکاری همه افراد با فرهنگ و آزاده در سراسر جهان است. از این‌رو، من تصوّرمی کنم که ایجاد یک «مجمع جهانی هواداری از حقوق بشر»، بدون وابستگی دولتی، مرکب از متفکران نیک اندیش همه کشورها، قدم مؤثری در این راه می‌تواند باشد با ین معنی که نخست در هر کشور، یک «انجمن ملی» تشکیل بشود و سپس نمایندگان آنها در یک «مجمع جهانی» جمع شوند و برای اجرای «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و تکمیل و تطابق آن بازمان باسازمان ملل متحده همکاری و چاره‌ای اندیشی کنند.

کشور‌ها با سابقه و سرمایه فرهنگی عمیق و انسان‌ای که دارد، می‌توانند در این راه پیشقدم شود. این امر در مرحله اول، مستلزم تشکیل هیئتی از افراد با همت است که به وظیفه انسانی خود آگاه هستند و آماده‌اند تا صمیمانه در راه تحقق حقوق بشر قدم بردارند.

ما امیدواریم که همه صاحب‌نظران با علاقمندی به این موضوع عطف توجّه کنند، و هر پیشنهاد یا نظریه‌ای در این زمینه داشته باشد برای نشر پرستند. این بس فیست که حقوقی برای افراد یک کشور شناخته گردد، باید خود مردم نیز نشان‌دهند که نسبت به حقوق خود آگاه هستند و قدر آن را می‌دانند، و این بر عهده افراد روشن‌بین و دل‌آگاه و معتقد به اصول است که در این راه مبین و ترجیمان فکر و احساس جامعه خود گردند.

ترقی واقعی در یک کشور، تنها محدود به ایجاد تحول در امور مادی نمی‌تواند

باشد. تأمین رشد معنوی یک قوم، ایجاد هماهنگی و حسن تفاهم و اعتماد بین فرمانروای فرمانبر، حفظ حیثیت انسانی از راه احترام به قانون و اصول، از پایه های اولیه است که ترقی وسلامت یک قوم برآنها بنا نهاده می شود، و این میسر نیست مگر از طریق احترام و اعتقاد به حقوق ذاتی بشر. احترام و اعتقادهم بین دولت و ملت متقابل است، اگر از یک سو نباشد، از سوی دیگرهم نخواهد بود. عدم توجه به این اصل اساسی، موجب انعدام بنیه معنوی و اخلاقی و ایجادبی تعادلی و کسیختگی در جامعه خواهد شد، بنحوی که جبران و ترمیمش به این آسانیها میسر نباشد، حتی در این صورت پیشرفت واقعی مادی نیز امکان ناپذیر خواهد بود.

چون هنوز کنفرانس تهران کار خود را پایان نداده، ما از نتیجه کارش بی خبریم، ولی اگر نتوانسته باشد در راه احیای حقوق صدها میلیون مردمی که در سراسر دنیا رنج می کشند و تحقیر می شوند، قدمی بردارد، دلیل تازهای به دست خواهد داد از بحران عمیقی که دنیای کنونی در آن غوطه ور است.

اردیبهشت ۱۳۴۷

محمد علی اسلامی ندوشن





کنفرانس حقوق بشر - طهران
به ریاست والاحضرت اشرف پهلوی
اردیبهشت ماه ۱۳۴۷

جناب عبدالرحمن پژواک نماینده افغانستان
در هنگام سخنرانی (زبان انگلیسی)

شاعر سیاستمدار

عبدالرحمن پژواک نماینده دائمی افغانستان در ملل متحد که اکنون در کنفرانس حقوق بشر در طهران ریاست هیئت کشور افغانستان را دارد یکی از داشمندان و شاعران بنام زبان دری است که در زبان‌های انگلیسی و فرانسه و عربی تبhydrار است. وی فرزند مرحوم قاضی عبدالله از علمای افغانستان است و در سال ۱۲۹۸ هجری متولد شده. پس از تحصیلات عالیه در خدمت وزارت امور خارجه افغانستان درآمده، مدت‌ها در انگلستان و امریکا سفیر کبیر بوده، و در بیشتر محاجع بین‌المللی نماینده افغانستان را داشته و همواره با ایمان تمام و منطق مستدل از حقوق ملت خود و از حقوق بشری دفاع فرموده است.

بی‌شایبه اغراق پژواک از شخصیت‌های ارجمند جهان و از افتخارات مشرق‌زمین است. در شعر او لطافت تغرات فرخی واستواری قصاید عنصری و سوزنا کی گفتار مسعود و طربنا کی سخن منوچهری نهفته است. استاد خلیل‌الله خلیلی رادرستایش او قصیده‌ای است که این چند بیت از آن قصیده است:

کاروان فرخی رفت آن جرس‌ها شد خموش

وان نواها شد نهان در پیج و تاب روزگار

در فروغ خامه وی می‌کنم اکنون سراغ

آتشی زان کاروان گر مانده باشد یادگار

باستانی شیوه‌ها آمیخته در سبک نو

با دو شیوه می‌نماید در معانی ابتکار

نشر من در پیش نرش چون خزف پیش گهر

نظم او پهلوی نظم همچو گل پهلوی خار

پژواک تاکنون در حدود سی کتاب و رساله تألیف و ترجمه فرموده و دیوان مختص‌ی از اشعارش که متناسب پنجه و چند قطعه است در افغانستان بچاپ رسیده، که برای نمونه چند بیت یکی از آن قطعات انتخاب می‌شود.

ما را در اختیار دل ما گذاشتند

روزی که هر که را بخودش واگذاشتند

جز آشیانه‌ای که به عنقا گذاشتند

آتش فکند دهر به هر آشیان که یافت

جز مهر غم که بر دل دانا گذاشتند

بشکست هرچه بود درین عهد روزگار

صد معنی نهفته در ایما گذاشتند

مردان که راز خویش هویدا نمی‌کنند

آن را چرا بدست تمبا گذاشتند

دل در خور زبونی یأس و امید نیست

امشب مرا اگر بتو تنها گذاشتند

ساقی مشو ملول که خوش اتفاق بود

آن رازها که در دل شبها گذاشتند

در چشم اختیان توان خواندی شراب

ساغر بطاق و وعده بفردا گذاشتند

بعد از هزار دور چو نوبت بما رسید

چون پنهایی که بر سر مینا گذاشتند

موی سپید بر سر مستان من نگر

رطل گران کشیدن و مستانه زیستن بار اماتی است که بر ما گذاشتند
پژواک شاد باش که یاران بزم خویش جای ترا بدیده نه بیجا گذاشتند
این دانشمند بزرگ در کنفرانس حقوق بشر در طهران ، روز سوم اردیبهشت ماه
۱۳۴۷ خطابهای جامع به زبان انگلیسی ایراد فرمود که اصل و ترجمه آن در جراید ایران
و جهان منتشر شده است ، پژواک در پایان سخنرانی مطالب و مردم خود را در این ده جمله
خلاصه فرمود :

- ۱ — سوگند و تعهد کامل برای نکره اعمالی اختیار کنیم که تأثیر حقوق بشری جهانی
شود . این وظیفه نخستین این کنفرانس است و یگانه دلیلی است که ضرورت انعقاد کنفرانس
را ثابت می کند .
- ۲ — درخواست به تطبیق اسناد قوانینی که تا حال به تصویب رسیده بدون تأخیر
و در ظرف سال ۱۹۶۸ یعنی سال حقوق بشر .
- ۳ — درخواست تصویب یک میثاق برای آزادی اطلاعات و مطبوعات که قدرت تکلیف
و تعهد را از جانب حکومت هاداشته باشد بسویه بین المللی :
- ۴ — درخواست تطبیق محاکم آزاد بسویه ملی برای حفظ حقوق فردی . استقلال
این محاکم باید که در تحت نفوذ هیچ فشار سیاسی و یا قوت دیگری قرار نگیرد .
- ۵ — تأسیس یک دفترهای کمشتر براي حقوق بشر .
- ۶ — تثبیت نورم های قانونی در سناح حقوق بشر .
- ۷ — تأسیس یک محکمه دانمی برای قضایای خاص .
- ۸ — مطالعه و تأسیس طرق و دستکاه هایی که بطور آزاد و بیطرفا نه با سویه عالیه
از سویه ملی به جزئیات قضایای خاص توجه کند .
- ۹ — تحلیل شکایته ای عارضین فردی بدون آنکه از حکومته ای خود خوف
داشته باشند .
- ۱۰ — معاونت با حکومتها برای حل مشکلات شان بمنظور اکتشاف حقوق بشر و
همچنین معاونت به مؤسسات غیر حکومتی خاصه در ممکن رو با اکتشاف .

مجله ادبی یغما در این هنگام که حضرت استاد پژواک در طهران است و به شاعران
دری زبان لطفی بی کران دارد به موقع دانست این شرح مختصر را فراهم آورد و بخوانندگان
عزیز اهدا کند .

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

دکتر باستانی پاریزی

جز روایتی و اقتصاد

در امپراطوری صفویه

-۱۵-

جامعه ایران نمی توانست حکومت افغان را بپذیرد ، بهمین سبب از همان روزهای اول عکس العمل کارشکنی و «افغان کشی» در گوش و کنار ایران پیداشد . استعانت شاه طهماسب دوم (پسر شاه سلطان حسین) از روسیه و عثمانیه بجای آنکه «فاتق ناش» شود «بالای جاش»، شد یعنی روسها و عثمانیها شمال و غرب ایران را اشغال کردند بدون اینکه کمکی برای دفع افغان نمایند . اما بهر حال همکاری فتحعلی خان قاجار و پس از آن ندرقلی افشار باعث نجات مازندران و خراسان شد و شکست اشرف افغان در مهمناندوست دامغان از سپاه نادر و فتحمورچه - خورت (جمادی الاول ۱۱۴۲) باعث فرار اشرف به فارس شد و از آنجا نیز بعد از شکست زرقان از طریق لار به قصد فرار بطرف کرمان و بلوچستان به دام افتاد و در آن گرسنگی هر روز فوج فوج از لشکر اوجداد شده راه سواحل دریامی گرفتند . . . و جمعی که به دریا و کشتی رسیدند بسیاری از سفایین به تقدیر ایزدی غرق شده خلقی انبو به دریا فرورفتند و معدودی از ایشان به سواحل لحساء و عمان و نواحی سندافتا دند . شیخ بنی خالد که صاحب لحساست ایشان را گرفته امر به قتل نمود و پس از عجز و لابه از خونشان در گذشتند و لباس و یراقشان بستند و عریان به بیان سردادند . پس از چندی که من [حزین] به سواحل عمان رسیدم ؛ پسر یک برادر اشرف را - که قریب ۲۰ سال عمرداشت - و خدادادخان حاکم لار را - که از امرای بزرگ ایشان بود - در شهر مسقط بدم ، هردو مشکی ، بدوش گرفته آب به خانه ها می بردند . . . اشرف . . . به سرعت می راند ، پسر عبدالله بروهی بلوچ وی را در آن حدود (بلوچستان) با دو سه کس یافته به قتلش مبادرت نمود و سرش را با قطعه ای الماس گرانها که بر بازوی او یافته بود نزد شاه طهماسب فرستاد ، پادشاه عالیجاه آن الماس را بفرستاده او بازدادند و خلعت برای اعطاءشد ^۱ .

شاه طهماسب دوم نتوانست کار دولت صفوی را بسامان برساند ، فتوحات ندرقلی که کم کم «طهماسب قلی» لقب یافته بود ، زمینه مناسبی برایش فراهم ساخت ، خصوصاً که فتحعلی خان قاجار رقیب خود را نیز از میان برداشت و ملک محمود سیستانی را چنان بیچاره کرد که در لباس درویشی آواره شد و بالاخره هم به قتل رسید و محمد حسن خان پسر فتحعلی خان را هم

۱ - احوال حزین ، ص ۹۲ ، بنده باید اضافه کنم که در نزدیکیهای جیرفت امامزاده ایست که مردم از آن معجزه می طلبند و «شاه اشرف» نام دارد . بعضی عقیده دارند که شاید قبر اشرف افغان اینجا بوده باشد (۴)

اسیر کرد و بالاخره شبی - در اصفهان - در هزارجریب ، شاه طهماسب را به شراب خواند و مست ولایعقل او را به حضار نشان داد و بلاعی بمسرث آورد که روز بعد «شاه طهماسب تاج و جقه را پیش نادر افکند ، نادر بوسید و برداشت» و طهماسب را از سلطنت خلع کرد و پسر خرد سالش عباس میرزا را به نام شاه عباس سوم در گهواره به تخت نشاند و تاج را کنار گهواره او آویختند . (۵ ربیع الاول ۱۱۴۴ ه.)

نمونه وضع اقتصادی و اجتماعی برای اینکه به وضع اقتصادی مردم درین زمان اشاره کنیم ، کافی است به یک نمونه آن بنگریم: شهر لار که یک شهر تجارتی بین راه اصفهان شده بود که مراکز تجارتی بسیار بزرگ در آنجا به وجود آمده بود ، خصوصاً تجارتخانه هلنلیها در آن شهر معروف بود . اما پس از سقوط اصفهان ، در مدت کوتاهی که راهزنان افغان و بلوج بدان شهر تاختند ، تنها ازبکی از انبارهای تجارتخانه هلنلی که بدست آنان افتاد قریب ۲۰ هزار لیر کالا به غارت رفت . ۱ و چندی بعد (حدود ۱۱۴۵) حزین لاهیجی اوضاع این شهر مهم تجارتی را چنین می‌نگارد :

«دلار ، اوضاع آن شهر خراب نهایت ابتربود ، حاکم سابق به مصادره گرفتار ، حاکم جدید چهارصد کس سپاه همراه و جمعی دیگر خدمه وواستگان داشت و از غرایب اینکه مقرر چنان شده بود که اخراجات یومیه خود را روزبروز از مردم شهر بگیرند و از خارج به سبب خرابی و ناامنی طرق . اجناس به آن شهر نمی‌رسید و تسعیرات بالا گرفته ، مأکولات کمیاب بود و معدودی از بیچارگان که از آن همه حوادث بازمانده بودند به فلاکت تمام روزگاری بسرمی برداشت ، حاکم و سپاه در اخذ مایحتاج خود عنف واشتم داشتند و امیر دیگر برای تعداد نخلات آن ولایت آمده اضعاف معمول مطالبه و در آن مبالغه تمام داشت و بر سائر اشجار نیز خراجی که هر گز در آن ممالک رسم نبوده اختراع نموده ، وی نیز سرکاری علیحده فروچیده و برس مردم افتاده بود و از جمیع نواحی که دسترس ایشان بود خراج و متوجهات سال آینده را نیز محصلان شدید کما شته تحصیل مینمودند و از هر خانه رعیت یک نفر سپاهی بایراق و سامان می‌خواستند که در رکاب حاکم حاضر بوده بی مرسوم ومدد خرجی تا باشد خدمت نماید ، و مقدار یک هزار کس از آن نواحی باین صبغه جمع آورده بودند ، و شهردار کس دیگر طلب می‌نمودند و یافت نمی‌شد ، اگر رعیت بیچاره بود رخت ویراق و سامان یساق نداشت و در سرزمین خود بایست به فلاکت و مزدوری قوی برای خود و عیال خود پیدا کند ، وی را چگونه سفرمیسر بودی؟ و کنخدایان ایشان در معرض مؤاخذه و تطاول بودند و با این حال مطالبه سیورسات و آذوقه موفوره برای ذخیره می‌نمودند .

درین احوال لاریان - که طبیعت ایشان خالی از بی‌پرائی و مردانگی نیست - به چاره کار خود درمانده ، از سلوک حاکم و عمل داران به تنگ آمد... از قضا روزی حاکم به بناهای از کلانتر آن شهر رنجیده وی را به فرمان او کشیده افکنند و چوب بسیار زده محبوس ساخت و چند کس از اعیان را که به سلام او حاضر شده بودند تهدید علف کرد! ایشان با مردم شهر و وابستگان کلانتر ... از حیات کلانتر که در خانه حاکم محبوس بود مأیوس شده بی‌تابی و فرع

می نمودند، و من [حزین] حاکم را مکرد به اطلاق کلانتر دلالت کردم تعلل می نمود
حاکم روزی به وثاق من آمد، با وی سخنان صلاح آمیز بسیار گفتم و . . . حبس کلانتر را که
باعث فتنه و فساد می شد باو فهمانیده، وی را از حبس رها کرد مشروط براینکه در آن ولايت
نماده روانه حیجاز شود، این معنی هم قبول افتاد و کلانتر مذکور عازم حرکت شد ، چون
دو روز پکدشت حاکم پشمیمان شده، اراده گرفتن وی نمود. مردم متوجه شده باهم بنشستند و
به دفع حاکم کمر بستند، هنگام طلوع صبح بود که همگی به اتفاق کلانتر به خانه حاکم ریخته،
صدای تنفسگ و غوغای برخاست و حاکم با چند نفر غلامانش کشته شد ، سپاهیانش هریک به
گوشهای نهان شدند

با این اوضاع واحوال، معلوم بود، که همه شهرها و ولايات ایران
دست بدآمان درانتظاریک شمشیر بران ویک برها ان قاطع هستند، در چنین مواردی
شمشیر است که ملت و مردم بجان و دل قدم دیکتاتور را می پذیرند و بر سرو
چشم می نهند و میگویند «بیایا که سر و جان فدای آمدنت » و در چنین موقعیتی بود که قضا
وقدر قریعه فال به برق شمشیر نادری زد.

نادر، پس از فتح بغداد و پیروزی بر سپاه عثمانی و کشتن توپال عثمان پاشا و دوختن
سر بریده او به تن و دفن آن در قبر ابوحنیفه^۲ ، از طریق خرمآباد و شوستر به شیراز آمد و
بعد به همدان رفت و سپس در دشت مغان مجلس انتخاباتی را تشکیل داد و «بعد از جمیع شدن
اعیان ولایات گفت: که شمامیدانید که شاه طهماسب از عقل بهره ندارد، و قبل سلطنت نیست،
و پسر او نیز خردسال است ولایق نیست، و امورات صعب را یک یک شمردن گرفت تا به اینجا
که غیر من دیگری سزاوار این امر نیست . حاضرین از ترس جان و آبرو همه گفتند که
درست است. مگر چند کس، که یکی از آنها میر محمد حسین ملا باشی بود، قبول ننمود. بعضی
در همانجا مقتول گردیدند و از آنها برخی فراری و در بدر شدند.^۳

این واقعه در سال ۱۴۸ هجری رخ داد که جمعی آنرا با «الحیر فی ماوّع» و گروهی
با «الاخیر فی ماوّع» برابر دانسته اند و این سال، پایان کار صفویان است. صفویه از سال ۹۰۶
(جله شاه اسماعیل) تا این سال درست ۲۴۲ سال حکومت کردن که مساوی با کلمه «صفویون»
است^۴ .

در باب پایان کار شاه طهماسب دوم و فرزندش شاه اسماعیل گویند که نادر شاه این
بیچارگان را بدست پسرش رضا قلی میرزا سپرده بود و آنطور که نوشته اند، پس از حرکت
از اصفهان نادر به پسرش «در خفیه فهماند که بعد از رفتن من ، هردو را از میان بردار.

شاه طهماسب این معنی را تفس نموده خواست که بلکه بواسطه فرار خود را از آن
مهله که نجات دهد ، به بهانه شکار برآمده ، رو به بیابان نهاد . محمد حسین خان قاجار که
مستحفظ او بود ازین معنی مخبر شده ، او را دستگیر نموده آورد و به گفته رضا قلی میرزا
به خبه هلاک نمود و پسر او را در چاهی سرنگون آویخته هلاک نمود و نعش شاه طهماسب را

۱- احوال حزین ص ۱۰۴ ۱۰۷۹ ۲- احوال حزین ص ۱۶۳ ۳- مجمع
التواریخ مرعشی . ۴- این ماده تاریخ را حزین لاهیجی استخراج کرده (احوال
حزین ص ۱۴۳) .

به مشهد مقدس فرستاد... ونش شاه عباس را از چاه مذکور برآورد در همان نزدیکی دفن نمودند. »^۱

عجب‌اکه چند سال بعد، رضا قلی میرزا - قاتل این پدر و پسر بیچاره، بدست همان پدر مقتدر کور شد، واین کوری مقدمات قتل خود نادر را هم فراهم کرد و در فتح آباد قوچان سرداران خود نادر، او را به قتل رساندند و جسدش را به مشهد بردنده، وهمانطور که جسد آخرین پادشاهان صفوی چند بار کور به کور شد، کور به کور کنندگان هم چند بار کور به کور شدند. فاعترروا یا اولی‌الابصار.^۲

* * *

علل سقوط
در پیش‌آمدہای مهم تاریخی، اغلب گناه اصلی را به گردن عناصر طبیعی و خشم طبیعت و امثال آن انداخته‌اند، چنانکه در زمان ساسانیان گمان میرفت طوفان و باد شدید که بنفع عرب و بضرایرانیان می‌وزید موجب شکست قادسیه شده باشد، وحال آنکه این تندباد، سالها پیش، یعنی از زمان طغیان بهرام چوین و جنگ‌های ایران و روم و طغیان دجله و فرات و عیاشیهای خسرو پرویز و نابکاریهای شیرویه شروع بوزیدن کرده بود و جمعی تیز بین وحامعه شناس، میتوانستند پیش‌بینی کنند که چه پیش می‌آید، و حتی رسم فرخزاد سردار سپاه ایران نیز متوجه شده بود که در نامه خود به برادرش نوشته:

وزآن خامشی بر گزینم همی نه هنگام فیروزی و فرهی است مباش اندرين کار غمگین بسی به رنج و غم و شور بختی درم خواشا یاد نوشین ایران زمین	همه بودنها ببینم همی که این خانه از پادشاهی تهیست وراز من بد آگاهی آرد کسی که من با سپاهی به سختی درم دهایی نیا به سرانجام ازین
--	---

۱- مجمع التواریخ ص ۸۴ ۲- آنطور که میرزا حسن فسائی نویشه است در سال ۱۲۱۰ قمری، در مشهد، « به فرموده شهریار قاجار [آقا محمد خان] قبر نادر شاه افشار را که در جوار حرم محترم رضوی علیه السلام بود شکافتند، واستخوانهای اورادر کر باس خلوة کریم خانی طهران قرین استخوانهای مفترت پناه کریم خان و کیل نمودند، و بعد از چند سال به فرمان خاقان زمان فتحعلی‌شاه طاب ثراه، استخوانهای آن دو پادشاه را به نجف اشرف برده دفن نمودند.»

(فارسنامه ناصری گفتار اول ص ۲۴۱)

فتحعلی‌شاه، استخوانهای آقا محمد خان را هم به نجف اشرف فرستاد، (۱۲۱۲) با این حساب، آنها یکی که بر سر قبر نادر و خاندان زند به زیارت می‌زوند، لامحاله باید فاتحه را با احتیاط بخوانند!

درین گیرودار، بر گ بر نده در دست احمد ابدالی بود که موقع را پایید و با غنائم نادری در افغانستان عنوان شاهی یافت، و خوش‌های گندم بنام جقه بر پیش‌کلاه زد و به کمک جهان‌خان فو فلزائی وزیر جنگش- که «میربزن» لقب داشت. و فرمانده توپخانه‌اش که «میرآتش» خوانده می‌شد، عنوان «احمد شاه بابا» یافت و پایه استقلال افغانستان را ریخت. (رجوع شود به کتاب احمد شاه بابا)

نشیبی دراز است پیش فراز
چه سودآید از رنج در کار زار
کفن جوشن و خون کلاه من است

تبه گردد این رنجهای دراز
چو بر تخمهای بگذرد روزگار
که این قادسی دخمه گاه من است

در واقعه حملات غز به خراسان و کرمان و سقوط دولت سلجوقی جمعی واقعه قران
۵۸۵ را دخیل دانستند و گمان کردند واقعه آسمانی در کار بوده است و حال آنکه در همان
روزگار هم، افضل کرمانی ضمن اشاره واقعه قران جوی، گفته بود : «ارباب بصیرت دانستند
که نبض این ملک ساقط است و نجم این دولت هابط»^۱.

در واقعه حمله آقا محمد خان به کرمان هم مشهور است که «منجم گری خبر از فتح
کرمان و گرفتاری لطفعلی خان در روز معین داده بود و در چند روز پیش از فتح به لطفعلی
خان خبر رسید. حکم نمود تا آن منجم را در خانهای حبس کردند و به شماره روز موعود ،
نان و آب به او دادند که گر راست گفت لشکر قاجار او را نجات دهند و اگر دروغ گفت
بماند تا بمیرد، از اتفاقات چنانکه گفته بود واقع گردید»^۲.

هیچ لازم نیست حرف منجم را از روی ستار گان بپذیریم. او به چشم حقیقت میدید
که هفنا德 هشتاد هزار آدمی در چهار دیواری بنام کرمان محبوسند و نه آب دارند و نه نان و
نه زور بازو، و در ودشت به روی لشکریان آقا محمد خان گشوده است ، در چنین موقعیتی
پیداست کزین میان چه برخواهد خاست؟

در واقعه اصفهان چنین پیش گوئی هائی شده است و آنطور که نوشه اند
منجم چه میگوید؟ در سال ۱۱۳۴ «نوعی هوای تیره و تارشد که روشنی آفتاب را کس نمی دید...
واقع اصفهان مانند دریای خون شده، هر روز بر می افروخت... و قتی شاه
سلطان حسین از طهران به اصفهان آمد، اطراف شاه ابری سرخ مانند آتش پاره احاطه کرده
بود، منجمان ازین علامت حکم کردند که در اصفهان مانند آب سیل خون جاری خواهد شد.»^۳
وصاحب فارسنامه نیز می نویسد که «نزدیک دو ماه تمام قرص آفتاب، مانند قطمه خونی بمنظار
می آمد ، منجمین اورا نشانه خونریزی دانستند و ارباب عمایم و علماء مردم را به توبه و اتابه
ترغیب می نمودند و زنهای فاحشه را از شهر بیرون داشتند و دلهای مردمان از دنیا سرد
گردید»^۴.

وحال آنکه گناه ازین فاحشهای بیچاره نبود ، خورشید دولت صفوی از روزی تیره
شده بود که «اعلیحضرت شاه سلیمان، شیخعلی خان را احضار داشته، باو فرمود باید تغییر
در حالت خود داده با من در شراب موافقت کنی. شیخعلیخان در جواب گفت : نشأة شراب
نشأة جوانی مناسب است وزندگانی ورق تار من باید موافق سن پیری باشد. شاه سلیمان فرمود
باید جامی شراب با مقداری معجون شساط صرف کنی. پیش بیچاره معجون را قبول نمود و
چون برخلاف عادتش بود اطوار ناهنجار ازو بروز نمود. پادشاه بخندید و اهالی دربار را
خواسته، وزیر بی نظیر را ملاحظه کردند. پس فرمود تا ریش اورا تراشیده به خانه اش بردند
چون به هوش آمد و واقعه را دانست، از خدمت وزارت استعفا نمود.»^۵ ناتمام

۱- عقدالعلی ص ۱۹ ۲- فارسنامه ناصری ص ۲۳۹ ۳- منظم ناصری ج ۲ ص ۲۵۴

۴- فارسنامه ناصری ص ۱۵۴ ۵- فارسنامه ناصری ص ۱۵۸

نامه استاد هینوی

در شماره گذشته مکتوبی که آقای دکتر باستان دوست و همدرس مجتبی مینوی در جواب آقای مسعود فرزاد مرقوم داشته بودند درج شد و عده شده بود که متن مکتوبی که استاد مینوی نوشته‌اند به چاپ برسد. اینک آن نامه را که ایشان به یکی از دوستان خود نوشته‌اند واز لحاظ تاریخ و قایع ادبی قرن اخیر ایران خواندنی و مستندست درج می‌کنیم. (محله یغما)

اینکه مجله سپیدوسیاه از برای روشن ساختن احوال صادق هدایت و محیط زندگانی او از کسانی که اورا می‌شناخته‌اند و با او مراوده داشته‌اند سؤال و خواهش می‌کند که هر چه می‌دانند بنویسند البته امری مستحسن است. این هم که اشخاصی بخواهند از چنین فرصتی استفاده کنند و بدین وسیله خود را بیاد مردم بیاورند بی‌شك بسیار طبیعی است. بوته‌های ضعیف به شاخه‌های قوی تر می‌بیچند تا بتوانند بالا بروند. ولی من نمی‌فهم حساب خردۀ های آقای فرزاد با دیگران چه ربطی با احوال هدایت دارد. و این چه خصلتی است که انسان در باره این و آن سخنانی منتشر کند و تهمتهائی به ایشان بزنند که آنها، یا بواسطه اینکه از آن انتشارات و ارجیف مطلع نشوند، یا بواسطه اینکه در حال و وضعی باشند که نتوانند (یا نخواهند) جواب بدهند، این تهمتها را بلا جواب بگذارند؟ و نتیجه این باشد که آیندگان بگویند این سخنان در زمان حیات خود فلانی منتشر شد و خود او آن را دید (!) و چیزی نگفت، پس لابد راست بود. بعضی از مردم این ناجوانمردی را می‌کنند که به اشخاص بی‌دفاع می‌پرند و برخی مجلات و جراید از نشر کردن دشنام و تهمت گویا لذت می‌برند. اما در همین ایران ما هم هستندگسانی که شاهد اوضاع و احوال بوده‌اند و هم نویسنده‌اند آن گزارشها و هم اشخاص موضوع گزارش را می‌شناسند و آن قدر نجابت و آزاده مردی دارند که در راه دفاع و نشر حقیقت قدم بردارند.

هر کسی بر طینت خود می‌تند.

واما آقای فرزاد، هر کس که اورا خوب شناخته باشد می‌داند که بر او حری نیست. بعضی امور بر او مشتبه شده است و خیال او کج رفته و گمان دشمنی برده و با ورش شده است و اگر دروغی می‌گوید از روی عمد نیست. حالت روحی اورا

در روان‌شناسی گمان‌می کنم مگالومانی توأم با این تصور که همه مردم از راه حسادت دست بدست هم داده‌اند که اورا عذاب بدهند بنامند، و چنین بیماران مستحق ترحم‌اند و اگر وسائل تشخیص و علاج این قبیل مرضها سی‌سال قبل ازین در ایران می‌بود و می‌شد او را تحت معالجه قرار دهنده شاید برای جامعه وجود مفیدی می‌شد.

من با او در خانه مرحوم سعید نفیسی که با همسیره او ازدواج کرده بود آشنا شدم. جوانی بود همسن خودم که انگلیسی مختصری در مدرسه آمریکائی و کمی هم فارسی آموخته بود (معلم فارسی آن مدرسه در زمان محصلی فرزاد آقای سلیمان حبیم بود). دو سه‌سال بعنوان محصل دولتی ایران در لندن زندگی کرد و من در آن شهر باز او را دیدم. در آن ایام آقای تقی‌زاده وزیر مختار ایران بودند و کار محصلین دولتی در سفارت ایران بابنده بود و سفارت از کار این شاگرد راضی نبود، تبل و بازی گوش و سربه‌وا و مبذر بود، پول ماهانه‌اش را صرف یللی می‌کرد و ماهیانه هتلش را نمی‌داد و سفارت مجبور بود بیش از حق او و بیش از محصلین دیگر خرج او بکند، و عاقبت هم چون نتوانست هیچ امتحانی را بگذراند سفارت او را به ایران پس فرستاد. در ۱۳۱۱ باز او و من در طهران بودیم و با آقا بزرگ علوی و صادق هدایت آشنا شدیم (هدایت را من قبل از آن هم که به اروپا بروم در کتابخانه بروخیم دیده بودم. کتاب فوائدگیا هخواری خود را چاپ می‌کرد و آنجا هردو آمد و رفت داشتیم. سپس در مدت پنج ماهی هم که من در اداره سرپرستی محصلین در سفارت ایران در پاریس کار می‌کردم باز صادق هدایت را دیده بودم) و باهم بنای ربعه را گذاشتیم - در قبال ادبای سبعه که آن روز همه مقالات مجلات و جراید بقلم ایشان بود، یعنی نفیسی و فلسفی و یاسمی و سعیدی و امثال‌الهم - چند نفر دیگر نیز بعد ها بما پیوستند، من جمله آقای دکتر خانلری در هنگام کنگره‌فردوسی (۱۳۱۳) توسط پروفسور ریپکابما معرفی شد، ولی اسم ربعه را تغییر ندادیم و اگر بیست نفر هم می‌شدیم باز همان ربعه بودیم. پروفسور ریپکا در مقاله‌ای که همان سال نوشت و به چکو اسلوا کی فرستاد و چاپ شد (به زبان آلمانی) مختصری در خصوص ربعه نوشه است که بجهت تاریخ نویسان بی‌فایده نیست.

فرزاد از زمانی که از لندن برگشته بود کینه و روکینه جو شده بود ولی شک نیست که در زبان انگلیسی پیشرفتی کرده بود و با ادبیات بیشتر آشنا شده بود. قطعه‌ای از کتاب ترکستان بارتلدر ابرای من آن ایام بفارسی ترجمه کرد که بخط او پیش

من هست و ضعف فارسی او ازان روشن می‌شود . با وجود اینها خود را هم شاعری عالی مقام و هم نویسنده‌ای بی‌نظیر و هم محققی بلند مرتبه می‌دانست ، نه تنها در زبان فارسی بلکه در زبان انگلیسی هم . یادم هست که یک قصه سیب‌قندک نوشته بود که نمی‌دانم چه شد . یک کتابچه چگونه شاعر شدم هم چاپ کرد که رساله دکتری او می‌توان بشمارش آورد چونکه کشف کرده است که وزن اشعار او مطابق با ضرب و حرکات کوییدن گوشت کوفته برنجی در هاون سنگی و طق‌طق طشت حلبي و مسي در موقع رخت‌شوری ننه‌سکينه بوده است . در آن یکي دوسال یک مجموعه مبتنی بر استهزا و هجاهم بكمك مرحوم صادق هدایت منتشر کرد بنام وغوغ ساهاب بقلم يأجوج و مأجوج و قومپانی . من از آثار خامه اين شاعر و نویسنده شهير درسالهای ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۵ چيزی غير از اينها سراغ ندارم . اينها هم چنان نبود که ذوق و هنر و قوت قلم از آنها بتراود . مگالوماني بضميمه عقده هاي روحی دیگر مرض او را کم کم شدیدتر کرد . حسد آتشی گشت و دروي فتاد . و دل ما از برای او می‌سوخت اما کاري در باره‌اش نمی‌توانستیم بکنیم چونکه طبیب امراض روانی نبودیم . گمان می‌کرد مادرش و خواهر انش دست بدست هم داده‌اند که او را نابود کنند و سعید تقیسی هم با آنها همدست است . گمان می‌کرد همه از راه حسادت است که نوشته های او را تحقیر می‌کنند و بدین جهت دشمنی همه را بدل گرفت . نمی‌خواهم سر آن دوست عزیز را بدرد بیاورم و برای او نقل کنم که از ۱۳۱۵ بعد در لندن که بودم از هدایت و گاهی از علوی و دیگران نامه‌هایی که بمن می‌رسید حاوی چه اخباری در باب فرزاد بود ، نامه‌ها در طهران است و بهر حال نقل آنها در این عریضه جایز نبود . حاصل و خلاصه مطلب در این چند کلمه مندرج است که آقای مسعود فرزاد در حدود ده‌سالگی بی‌پدر شده بود و چون فرزندار شد خانواده بود خیال می‌کرد دوبرادر و سه‌خواهر خود را او بزرگ کرده و از مادر خود او سرپرستی کرده و خانه خودشان اختیاریه را او بروزنامه اطلاعات اجاره داده و خواهرها را او بشوهداده و بسیار مرد هنرمندی است که از ده‌سالگی این همه کار کرده است و همه دنیا باید ممنون او باشد و هر کس به بزرگواری او معتقد نباشد یا شب میمیرد یا روز .

در ایام جنگ دستگاه رادیوی انگلستان مترجم برای اخبار می‌خواستند و کسانی برای امتحان دادن می‌آمدند که مایه‌ای نداشتند . من شنیده بودم که فرزاد چند صباحی در دارالفنون درس انگلیسی می‌داده و با امیر خیزی مدیر مدرسه دعوا کرده

و حالا بیکار است پیشنهاد کردم او را به لندن بیاورند و مصلحت دیدم که بی زن و بچه باید . او را از راه قاهره و نیجریه آوردند و گویا دو سه ماهی در راه بود . آمد و بلای جان من شد . هر وقت کلمه یا اصطلاحی را نمی فهمید یا معادل فارسی آن را نمی دانست عین کلمه انگلیسی را می گذاشت . بعضی از آن ترجمه های آن روزی او را هنوز دارم . یادم است وقتی عبارتی نوشته بود تقریباً به این لفظ که «مستراچیسن در ویکند گذشته در کونتری هاووس خود با مستر موریسن در باب سکندریدینگ دبیت لایحه افلاسیون مذاکره بعمل آورد ». این قبیل جمله هارا عیناً در جزء اخبار می خواند و عذرش این بود که ویکند و کونتری هاووس و سکندریدینگ دبیت فارسی ندارد . با وضع تنگی معاش و کمی خانه و منزل در لندنی که آن همه خرابی و آتش سوزی دیده بود اصرار ورزید که حتماً زن و بچه اورا هم به لندن بیاورند ، و آوردن . وقتی که از لحاظ غذا و خوارک ولباس به واسطه سهم بندی شدید ایام جنگ زحمت و سختی می دید فحاشی می کرد و لعنت می فرستاد ، و گاهی گله می کرد که دختر من هم بازی ندارد ، چونکه انگلیسی نمی داند و بچه های محله به او محل نمی گذارند ، چرا شاه انگلیس دختران خود المیزابت و مارگارت را نمی فرستد که با بچه من بازی کنند . وما می گفتیم بیچاره فرزاد .

معرف حالت روحی او در آن روزها دو تقاضائی است که داشت یکی مربوط بود به ماشین خواندن و دیگری به دیوان حافظ . این دو تا را لازم است بمنه برای شما مفصلتر بیان کنم . می گفت برادر من می تواند ماشینی بسازد که صفحه چاپ شده کتاب را بشرطی که با الفبای لاتینی که من درست کرده ام طبع شده باشد برابر آن بگذارند و ماشین را به راه بیندازند ، ماشین بلند بلند کتاب را بخواند و هر جا لازم باشد صدای خود را تغییر دهد چنانکه گفته های زن و مرد جوان و پیر و بچه و عاقل مرد همه را تقلید کند . و در آن روزگار و افسه ای که انگلستان بالای جان می زدو همه کارخانه ها مشغول ساختن اسلحه و هواییما بودند موقع داشت برادر اورا که از طهران به استانبول رفته بود به لندن بیاورند و دوتا از کارخانه هارا در اختیار او و برادرش بگذارند که این ماشین خود را بسازند و در دسترس کوران عالم بگذارند تا آنها از الفبای بریل و از تنهائی و بی همدمی بر هند و این ماشین برای آنان کار همدم و کتاب خوان را انجام دهد . نیز موقع داشت اورا بجای اینکه اخبار جنگ ترجمه کند درخانه راحتی بنشانند و مخارج اورا متقبل شوند و بودجه های برای چاپ متن دیوان

حافظ آن طور که او می خواهد پیش بینی کنند تا دیوان حافظ صحیح از برای دنیا تهیه شود .

برای راحت شدن از نق و نق و غر ولند او با یکی دو نفر از انگلیسیهای که می شناختم درباب او صحبت کردم . یکی از ایشان مارا روزی به ناهار دعوت کرد و درسر ناهار از کم و کیف پیشنهاد فرزاد راجع به ماشین خواندن استفسار کرد و چون نتوانست از ماهیت اختراع اطلاع حاصل کند مسئله را به رئیس شورای فرهنگی بریتانیا که در آن زمان تازه از ایران برگشته بود احواله کرد و او هم قرار ملاقاتی گذاشت . بنده نرفتم فرزاد رفت و با او مدتی گفتگو کرد و برگشت و گفت اینها چیزی نمی فهمند باید به چرچیل بگوئی که او دستور بدهد تا اقدام لازم بعمل آید . مسئله چاپ دیوان حافظ حتی به این مرحله از اقدام هم نرسید ، چونکه خود بنده از کم و کیف آن مطلع بودم و میتوانستم در آن خصوص اظهار نظر کنم و لازم نشد که به چرچیل بگویم در آن باب دستوری صادر کند . تا آنجا که بنده بیاد دارم فرزاد از حدود ۱۳۱۳ که دیوان حافظ چاپ خلخالی منتشر شد علاقه مند به جمع آوری نسخ چاپی و خطی دیوان حافظ شد و بکتابفروشیها می رفت و هرچه از چاپهای مختلف حافظ می یافت می خرید و یکی دو نسخه خطی هم خریده بود . نتیجه ای که بنده از کار او درباب حافظ قبل از سفر دوم خود به انگلستان (۱۳۱۴) دیده بودم فهرست الفبائی غزلیات در چاپ خلخالی بود که نسخه آنرا بخط خود با کاغذ کربن تکثیر کرد و یکی هم به بنده داد . یکی دیگر از آثار ادبی این دوره اورا فراموش کرده بودم ذکر کنم ، و آن نسخه ای بود از موش و گربه عبید زاکانی که از روی چاپ برلن و چاپهای سنگی طهران آن را استنساخ کرده بود و بهمان شیوه تکثیر کرده بود و از آن هم یکی به بنده داده بود ، و نمی دانم چه شد .

وقتی که بفرنگ آمد دونمونه دیگر از کار خود در خصوص حافظ نشان داد ، یکی شانزده صفحه ای که در طهران بخر ج کتابفروشی ایران چاپ کرده بود - هیچ بنا بر تشکر کردن از کسی که باو مساعدتی می کند ندارد و بنده جز بد گوئی و فحاشی ازاو نشنیده ام ، بنابرین نمی دانم اورا چه کسی به صاحب کتابفروشی ایران معرفی کرده بود که حافظش را چاپ کند - در این شانزده صفحه یکی دو غزل در متن بود و مابقی همگی حواشی فرزادیه بود ، و از قرار معلوم ناشر پس از چاپ این شانزده صفحه حساب کرده بود که بدین منوال دیوان حافظ شاید چهار هزار و هشت هزار صفحه

بشود واو از عهده مخارج آن نمی‌تواند برآید دنباله کار را قطع کرده بود . فرزاد خیال می‌کرد که مرحوم فروغی رأی صاحب کتابفروشی ایران را زده است . نیز وقتی که مرحوم قزوینی به ایران برگشته بود و بچاپ دیوان حافظ به کمک مرحوم دکتر غنی مشغول شده بود فرزاد که در آن موقع در دارالفنون درس می‌داده است از امیرخیزی خواسته بود که قرار ملاقاتی بین قزوینی و فرزاد بگذارد ، و امیرخیزی به به قزوینی تلفن کرده بود ولی قزوینی وقتی تعیین نکرده بوده است ، و همین کافی بود که فروغی و قزوینی و امیرخیزی و سعید نفیسی و صاحب کتابفروشی ایران و چندین نفر دیگر ملعون ازل و ابد بشمار آیند .

نمونه دوم از کار او درباب دیوان حافظ که من دیدم کتابچه‌ای بود که در قاهره درسر راه مسافرتی به لندن چاپ کرده بود و در آن بخيال خود متن صحیح ساقینامه و چند غزل را بدست داده بود . ساقینامه را چنان مرتب کرده که قرینه سازی کامل در آن رعایت شده باشد و دسته‌های چهاربیتی و شش بیتی این طرف و آن طرف درست بر ابراهیم قرار گرفته باشند و طبعاً بجهت این منظور ایات پس و پیش شده است و مبلغی از آنها حذف شده است و یک قطعه در وسط آنها آمده است که در هیچ نسخه قدیمی نیست و از حافظ هم نیست و فقط در نسخ جدید چاپی دیده می‌شود . در یکی از غزلها یک بیت اضافه کرده است بدین نحو که در نسخ مختلف آن بیتی که به «پیران پارسار» ختم می‌شود به دو صورت متفاوت مندرج است و می‌توان گفت که شاید هردو از حافظ بوده ولی یکی نسخه بدل دیگری است و خود شاعر بعدها آنرا بصورت دوم تغییر داده است . تعیین اینکه کدام یک صورت قدیمتر و کدام یک صورت جدید تر است ممکنست آسان نباشد و بنده فعلاً در آن باب با حاضر نبودم متون و نسخ نظری نمی‌توانم اظهار نظر کنم . یک مصراج اینست که «در رقص و حالت آرد پیران پارسار» و دیگری اینست که «ساقی بشارتی ده پیران پارسار» و آقای فرزاد در یکی از این دو روایت صورت اصلی را بدل کرده است به «صوفی باصفارا» بدون اینکه در هیچ نسخه‌ای خطی یا چاپی چنین لفظی آمده باشد . ازاو پرسیدم این صوفی با صفا را آیا در هیچ نسخه‌ای دیده شده گفت نه ، ولی من نو کر نسخه نیستم . به حال با این تبدیل هردو بیت (یا هردو روایت آن بیت) در متن غزل آن طور که آقای فرزاد تحریر کرده است آمده ، و فرزاد مفتخر است که یک بیت حافظ را احیا کرده است .

از تصریفاتی که در این متن کرده بود بمن مسلم شد که فرزاد نه از فن تصویح

متون قدیم سر رشته‌ای دارد و نه آنقدر امانت داراست که بتوان به او این اندازه اعتماد کرد که فقط نسخ قدیم را باهم مقابلہ کند و تمام اختلافات آنها را مثل یک بچه مدرسه کم فکر و کم فهم ولی درست کار قید کند و روی کاغذ بیاورد تا دیگران از این حاصل کار او استفاده کنند. کار اورا شبیه به کارهای کتابفروشهای خوانساری تشخیص دادم که متنی را می‌گیرند و با هر غلطی که در نسخه هست یا از قلم خود ایشان صادر می‌شود و با همه نوع شدرسناها و ساریکم دارالمؤمنین‌ها و تصرفات من عنده که دلشان می‌خواهد آن متن را چاپ می‌کنند. فرزاد حافظ را شاعر بسیار بزرگی می‌داند که فقط مرد بسیار بزرگی مثل فرزاد می‌تواند سخنان او را بفهمد و صحیح و سقیم آنها را تشخیص بدهد و آن‌طور که باید حافظ آنها را گفته باشد (نه آن‌طور که حقیقت سروده است) تحریر کند. یک روز صحیح به من گفت در نتیجه دوازده سال کار کردن در دیوان حافظ (این عدد هم درست نیست) من خودم حافظ شده‌ام و هر تصریفی که در دیوان می‌کنم تصرف در دیوان خودم است و بیرون آوردن متن صحیحی است که خودم گفته‌ام از میان اغلاطی که دیگران نوشته‌اند. راستش را بخواهید شاید شعرهای خودش را هم شعر حافظ و بلکه بالاتر از آن بداند. بهر حال بنده از آن زمان خودرا از کارهای فرزاد بکلی کنار کشیدم و گفتم نمی‌توانم با حافظی که پانصد و پنجاه سال است مرحوم شده است در لندن محشور باشم. دوستان دیگر ایرانی که در آن ایام در لندن بودند گواه این وقایع اند و بعضی از این سخنان او را شنیده‌اند. حتی وقتی که آقای دکتر خانلری متنی حاوی صد و پنجاه غزل مبتنی بر نسخ قدیم نشر کرده بود فرزاد آتش‌گرفته بود و به آسمان و زمین فحش می‌داد که با بودن من چه جرأت کرده است فلان کس که چنین کاری بکند.

هیچ پیشنهادی از دولت انگلیس یا دولت ایران به سفارت ایران و جناب آقای تقی‌زاده سفیر کبیر ما پس از جنگ جهانی دوم نرسید که بخواهند دیوان حافظ را به تصحیح آقای مسعود فرزاد چاپ کنند تا آقای تقی‌زاده آن مسئله را موکول و محول به رأی مرحوم دکتر شادمان و بنده بنمایند و اظهار نظری ازما بخواهند. من نمی‌گویم که فرزاد عمداً دروغ می‌گوید مطالبی چنانکه خصوصیت این قبیل بیماران است به ذهن او می‌رسد، یا دلش می‌خواهد که امری چنین و چنان واقع شود، آن تصور در خاطر او چنان قوی جلوه‌گرمی شود که کم کم حقیقت واقع بنظرش می‌آید.

شاید در آن ایام که آقای تقی‌زاده سفیر کبیر بودند و مرحوم شادمان و بنده در لندن بودیم فرزاد پیش خود خیال کرده است که خوبست این انگلیسها در صدد چاپ کتاب او برآیند ، بعد خیال کرده است که در این صورت شاید از سفیر کبیر بپرسند، بعد خیال کرده است که اگر از سفیر کبیر بپرسند ممکنست که او مطلب را به رأی فلان و فلان محول کند ، وقس علی‌هذا ، تا بجایی که بر او یقین شده است که این امر عیناً بهمین ترتیب اتفاق افتاد ، و حالا وقتی که آن را نقل می‌کند لاعن شعور دروغ می‌گوید . قوت القای نفس است که آن دروغ را بر او حقیقت جلوه می‌دهد . یقین دارد که چنین اتفاقی افتاده است . این حرفهارا مکرر نزد دوستان مشترک گفته است و هر وقت ایشان نزد من بازگو کرده‌اند جواب ایشان را داده‌ام . اگر مسؤول اعمال و اقوال خودش می‌بود می‌شد اورا بمحکمه کشید و گفت این دعویها را اثبات کن . حالا که این دروغها بچاپ میرسد بد نیست که اگر تو خواستی و توانستی این جواب مراهم بچاپ برسانی تا هر کس که آن را خوانده است این را هم بخواند . آنچه بنده بیدادارم اینست که کتابهای نوشته‌های خطی خود را از ایران به لندن منتقل کرده بود و در آن موقع مرا دعوت کرد که بخانه او بروم و باهم شامی بخوریم . سال این واقعه درست بیادم نیست، شاید ۱۹۵۲ بود که من برای آوردن کتابها و اثاثیه خود به لندن برگشته بودم و دو سه ماهی در آنجا بودم . در ضمن اوراقی از حافظ مصحح خود بمن نشان داد . نه چهار هزار صفحه بود و نه اوراق یک متري . من از نمونه‌هایی که سابقاً دیده بودم نوع کار اورا می‌شناختم نخواستم آن تجدید ملاقات را به بحث بیفایده و رنجاندن دل آن بیچاره بیمار بگذرانم . او می‌خواست همهٔ هشت‌صد نهصد غزلی را که در مجموع کتابهای چاپی دیوان حافظ به او نسبت داده‌اند باشرح و تفسیر چاپ کند و در باب آنها بحث کند و هفت‌هشت هزار صفحه را بالاطائلات سیاه کند و سپس بگوید فلان غزلها (که ما ازحالا می‌دانیم از حافظ نیست) بعقیده‌من که فرزادم از حافظ هست یانیست ، و ایات فلان غزل بفلان نحو باید مرتب شود ، و ساقینامه فلان طور قرینه‌سازی شود . عرض بنده این بود که در تصحیح متن غزل‌های حافظ کاری به چاپهای مختلف نباید داشت و فقط بغزل‌هایی که در اقدم نسخ آمده باشد باید پرداخت که چهار صد و هفتاد یا هشتاد غزل بیشتر نیست و می‌گفتم نسخه‌های تحریر شده بین‌بیست و سی سال پس از مرگ حافظ بعلاوه یکی دو غزل که اینجا و آنجا در زمان حیات حافظ نقل شده است کافیست ، و می‌گفتم همه می‌دانند که تاقریب

دویست سال پس از مرگ حافظ هرچه غزل به او نسبت داده اند همان چهارصد و هفتاد یا هشتاد تا بوده است ، و می گفتم در تصحیح متن حافظ باید بهمان شیوه ای عمل کرد که تمام علمای عالم در همه جای دنیا در مورد این قبیل کارها بکار می برند و متون آثار شعر را و نویسنده گان خود را بر طبق آن تصحیح و نشر می کنند ، و می گفتم بعقیده من تا کنون هرچه دیوان حافظ چاپ کرده اند هیچ یک باندازه چاپ مرحوم قزوینی به صحت نزدیک نبوده است و می گفتم (و هنوز هم معتقدم) که آقای فرزاد مرد این کار نیست ، نه آن شیوه را می داند و نه اگر می دانست هرگز می توانست با آن عمل کند.

کینه تازه آقای فرزاد بانده شاید نداند از کجاست . پیشنهادی به دانشگاه رسید که حافظ اورا چاپ کنند ، محول به رای انجمن تألیف و ترجمه شد ، بانده عضو آن انجمن بودم ، عرض کردم مثل سایر کتابهای دانشگاه متنی را که می خواهند چاپ کنند با هواشی و ملحقات که می گویند پنج مجلد خواهد شد به دانشگاه بیاورند ما ببینیم تا در باب آن رأی بدھیم . معلوم شد که حاضر نیست و نمی توانند نشان بدهند حالا که بناسده است دانشگاه پهلوی شیراز این دیوان حافظ فرزادی با هواشی فرزادیه را چاپ کند ، من مرد و شما زنده ، اگر هرگز چاپ شد و درآمد (که من بسیار شک دارم) شما هم مثل من خواهید دید . کاندران صندوق جزلعنت نبود . (پایان)

مجله یغما

مناقشه لفظی دودوست قدیم دانشمند موجب نهایت تاسف دوستان آن هاست . شکوه ها و گله های فرزاد را از مینوی و جمالزاده و مرحوم نفیسی و دیگران بارها از خودش شنیده ام و بارها با عرض کرده ام اگر بجای این حرفها و بجای این که وقت خود را در تصحیح حافظ تباہ کنی فقط و فقط تدریس کنی و شعر بگوئی از همه کارهایت بهتر است زیرا حقیقت فرزاد شاعری است استاد . باری ، وقتی فرزاد به طهران آمد از مردم نفیسی که حقاً مردی نجیب و نیک فطرت بود درخواست کردم از فرزاد استمالت کند و با کمال میل حاضر شد اما این ملاقات حاصل نشد

و باز بیاددارم که در صحنه دانشگاه مینوی وقتی فرزاد را دید بسوی او دوید و خواست در آغوش کشش و بیوسدش و فرزاد بی لطفی کرد .

این دو موضوع رامن خود واسطه بودم و مشاهده کردم . و امادر باب نسخه خیام که فرزاد در مجله سیاه و سپید مطرح فرموده اطلاعاتی که دارم این است ، مرحوم استاد عباس اقبال آشتبانی نسخه ای از خیام داشت که به کتابخانه انگلستان برای فروش عرضه داشت .

شناسند گان نسخ قدیم در کتاب خانه های انگلستان بسیارند ولا بر اتوارهای مجھز دارند . پس از آزمایش های شیمیائی در مرکب و کاغذ و تذهیب کتاب آن را خریدند ، گویا از

مینوی هم خواسته بودند که در این معامله نظر بدهد ، و مینوی هم نظر موافق داده است. فرزاد با این تصدیق مینوی در صحت کتاب مخالف است در صورتی که انگلیس‌ها نه بحرف فرزاد گوش داده‌اند و می‌دهند و نه بحرف مینوی ، و گول و فریب هم نمی‌خورند . اگر آقای فرزاد حقیقت معتقد است که انگلیس‌ها در این خردمندانه شده‌اند آن سخنه را به شخص بنده که حبیب یعنای هستم بر گردانند و بهای آن را باز گیرند ، زیرا نه تنها اگر سخنه‌ای اصیل باشد بآن قیمت می‌ارزد بلکه اگر هنرمندانی در ایران پیدا شوند که سخنه‌ای از خیام با عبارات و خط و تذهیب شش هفت قرن پیش بازارند قیمتش بیشتر است ، و همین اعتراض راهنم به استاد مینوی دارم که قابوس نامه فرای را ساختگی شناخت و در مجله یعنما چاپ کرد و گویا اکنون به اشتباه خودش معترض است.

مقصود این است جعل نسخه قدیم بطوری که کتاب شناس‌های دنیا را باشتباه اندازد امکان ندارد و اگرچنان هنرمندانی در ایران پیدا شوند من که دست مبارکشان را می‌بوسم. این جمله معتبرضه را هم عرض کنم که مرحوم عباس اقبال عقیده داشت که نسخه‌های قدیم فارسی را اگر بکتاب خانه‌های معروف دنیا انتقال دهنده به مصلحت است. و می‌گفت اگر عکس بهترین نسخه را از کتابخانه بریتانی میوزیم بخواهی بامبلنی مختصر فوری برایت می‌فرستند اما اگر مثلًا از کتابخانه‌های معروف ایران و یا کتاب‌های شخصی عکسی بچند برابر قیمت بخواهی نمی‌دهند و چنان که مکر رآزمایش کرده‌ام درست می‌گفت.

اما شخص بنده با عقیده استاد مرحوم اقبال سخت مخالفم و بهیچ روی موافقت ندارم که نسخه‌های خطی قدیم از ایران بیرون شود و گرچه به قیمتی گزاف خردمندانی کنند.

دوستان توقع دارند که مناقشه لفظی دو استاد دوست به همینجا پایان پذیرد .

دختر چار قد سبز

کو مهر فلك را بود ساله	دیدم آن ماه دو هشت ساله
معجر جو بر اطراف ماه هاله	بر گرد بنا گوش خویش بسته
چون سبزه در بر گرفته لاله	گرد رخ گلگونش سبز معجر
کس دیخته در زمردین پی-اله	یا باده یاقوت رنگ کوئی
خوی بر رخ او چون به لاله هزاله	بر دمش نماز و زشم افتاد
دادم به لبم بوشهای حواله	زین رسم که بوسند دست بازو
کش وصف نگنجد به ده رساله	زین جرأت و آن رفق، حالتی رفت
آن بوشه ترا بس علی العجاله	دل در طمعی شد، نگاه او گفت:
(؟)	

حسین سعادت نوری

رجال دوره قاجاریه

حاج آقا اسماعیل پیشخدمتباشی سلام —

آقارضاخان اقبال السلطنه —

میرزا علی نقی حکیم الممالک.

(۳)

حاج محمدعلی محلاتی معروف به حاج سیاح میگوید : وارد سلطان آباد شدیم اخوا
منزلی معین کرد لکن حکیم الممالک که حکومت عراق با او بود و مردم ویرا والی میگفتند به
منشی باشی خود امر کرده بود بنده رادرخانه علی رضاخان پسر مرحوم میرزا اسحق مقامی
منزل دادند و زیاد احترام و مهر بانی کردند. جناب حکیم الممالک به نوعی بامردم به مهر بانی
خوبی سلوک کرده بود که مردم تعجب میکردند زیرا حکام راهنمایی جز درندۀ ای ندیده بودند.
حکیم الممالک مدرسه‌ای برای ایتمام و اطفال ییکس دایر کرده معاش میداد و تعلیم میشدند.
خدوش به عیادت مریضان و معالجه ایشان مجاناً می‌پرداخت . (۱)

شرح بالا حاکی از این است که حکیم الممالک در نشر و بسط علوم و معارف جدید و تأسیس
مدرسه برای اطفال یتیم و تأمین مخارج آن و معالجه بیماران و تهی‌دستان بین رجال آن دوره
پیشقدم بوده و نسبت به میرزا علیخان امین‌الدوله و حاج مهدی قلی خان مخبر السلطنه و میرزا
حسن رشدیه و حاج میرزا یحیی دولت آبادی حق تقدیم داشته است .

حکیم الممالک در یکی از نشریه‌های دوره ناصری به نام «روزنامه ملتی» شرحی راجع
به اسکی نوشته است (۲) که تا چند سال اخیر هم در ایران تازگی داشت و در آن تاریخ مردم
این دیار چون محدودی از فرنگ رفته‌ها این قبیل طالب را باور نمیکردند و گوینده را به باد
استهزا میگرفتند . روزنامه ملتی مینویسد :

«میرزا علی نقی حکیم الممالک تفصیل تازه‌ای بطور حکایت در ادراک بهار و تأثیرات آن
نوشته بود که چون خالی از مزه و فایده نبود در این روزنامه طبع نمود :

«بدانکه طبایع ناس مختلف است و هریک به وضع و طور و قسمی مخصوص درک بهار
میکنند . گذشته از طبایع مختلفه به حسب سن و سال و پیری و جوانی و طفویلیت درک کیفیت
بهار به اختلاف دست میدهد و هکذا در ملل و طوایف مختلفه نیز بواسطه عادات و رسوم و آب و
هو وغیره در تأثیرات بهار تغییرات کلیه است چنانکه در ملل مختلفه ابتدای سن و سال هم به
اختلاف است . مثلا در قانون فرنگستان ابتدای سن آنها در زمستان است در هنگامی که ارامنه
عید خاج شویان میگویند . و چندان وقت خوبی نیست زیرا که در آن وقت جز باران و برف و
گل و سرمای شدید لذتی محسوس نمیشود .

«کامل ترین عیش ها در آن وقت لغزیدن در روی یخ است و این عیش ولذت بازی را هر

بچه‌ای در ایام طفو لیت درک کرده است و خوانندگان این اوراق البته یاد جوانی کرده خواهند فهمید اما انصافاً فرنگیان این بازیچه را بطوری کامل کرده‌اند و اسباب عیش قرار داده‌اند که میتوان یکی از صنایع عمده آن‌ها محسوب کرد. چنانکه کفشه اختراع کرده‌اند که زیرش آهن است و پوشیده، در روی یخ بطوری با آن‌کفش راه میروند که بینندگان آنها را مثل مرغی می‌بینند ...

میرزا علی نقی حکیم‌الممالک خطش خوب و سبک انشاء و نگارش او روان و خالی از تکلفات منشیانه بوده است.

محمد حسن خان اعتماد‌السلطنه میگوید: «شنیدم امروز شاه به خط حکیم‌الممالک دستخطی به امین‌السلطنه مرقوم داشتند و بعد تمجید از خط وربط حکیم فرمودند»^(۱) حکیم‌الممالک بسال ۱۲۷۲ که برای تکمیل علم طبابت به فرانسه رفت سالی چهارصد تومان مواجب داشت^(۲) و از همان تاریخ پزشکی حاذق و طبیبی مجرب بود کما اینکه فرخ خان امین‌الدوله را در اثنای مأموریت بخوبی معالجه کرد و شرحی که میرزا آقا خان اعتماد‌الدوله نوشته مؤید این مدعاست. صدراعظم نوری مینویسد: «از ناخوشی شما اوقاتم تلغی شد قدری متوجه احوال خودتان باشید که پس نیفتد. از عالیجاه میرزا علی نقی و حذاقت او در معالجه شما بسیار راضی شدم. مراتب مهر بانی و محبت مرآبا با بلاغ نمائید».^(۳)

حکیم‌الممالک مردی بذله گو و شوخ طبع و در عین حال رک و صریح اللهجه بوده و حتی گاهی به ناصرالدین شاه گوش و کنایه میزده است. میگویند یکی از درباریان ظاهرآ به تحریک محمد حسن خان اعتماد‌السلطنه به اومینویسد:

مرا درد اسهال گردیده‌الاک علاجم بکن ای حکیم‌الممالک
وی در جواب میگوید:

چنین اقتضا میکند حکمت من که باید بمیری حکمت بذلک
غلام علی خان ملیجک (عزیز‌السلطنه بعد و سردار محترم بعدتر) به اندازه‌ای فزد ناصرالدین شاه مقرب و مورد توجه بود که حتی فاطمه خانم ائمی‌الدوله سوگلی شاه نیزیارای تعرض به اورانداشت. اما حکیم‌الممالک همین عزیز‌دردانه شاه را اغلب استهزا و ریختنده میکرد. یکی از روزها که ملیجک به‌اسب سواری سرگرم بود و ناصرالدین شاه از قد وقواره و شکل و شمايل این بچه زردنبو کیف و لذت میبرد و در باریان متملق برای خوش آمد او در تعریف و تمجید ملیجک بدیکدیگر سبقت میگرفتند ناگاه حکیم‌الممالک از آن میان به طنز و طبیت گفت، یکدم روان‌شوقدت ببینم^(۴)

ناصرالدین شاه به صید و شکار تعلق خاطر فراوان داشت و یک روز پلنگ بزرگی شکار کرده بود و فوق العاده از این رهگذر به‌خود می‌باید. حکیم‌الممالک میگوید دیشب در عالم رؤیا دیدم که اعلیحضرت در تالاری مزین و عالی جلوس کرده‌اید و ریش بلندی دارید. شاه می‌پرسد بعد چه شد؟ وی در جواب اظهار میکند میخواستید چه بشود؟ از خواب بیدار شدم. سپس از تسلط شاه در تیراندازی شرحی بیان میکند و میگوید من سیصد خانه سراغ دارم که پس از شکار پلنگ اسفند دود کرده‌اند تا چشم زخمی به اعلیحضرت وارد نیاید.^(۵)

۱- خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۵۸۶ ۲- مجموعه اسناد فرخ خان امین‌الدوله
۳- ایضاً ص ۸۴ ۴- خاطرات اعتماد‌السلطنه ص ۵۴۹ ۵- همان کتاب ص ۳۷۷

حکیم‌الممالک در سفر اول و دوم ناصرالدین‌شاه به فرنگستان که به ترتیب در ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ اتفاق افتاد از ملتزمین رکاب بود. در سفر اول چند روز قبل از حرکت شاه از طهران به اعلام‌وریت داده شد روانه گیلان شود و از پرسن منچیکف و همراهان او که از طرف تزار به عنوان مهماندار به ارزلی (بندپهلوی) می‌آمدند پذیرایی نماید. (۱) میرزادر حیم پسر حکیم‌الممالک در همین سفر برای تکمیل تحصیلات خود در لندن توقف کرد. ناصرالدین‌شاه در سفر دوم خود به اروپا میرزا رحیم را دیده و راجع به او چنین نوشت: «روز دوشنبه هشتم جمادی الثانی ۱۲۹۵ وارد گار پاریس شدیم. آمدیم پائین نظر آقا (بعدها یمین‌السلطنه) وزیر مختار پاریس و نریمان خان (بعدها قوام‌السلطنه) و میرزا جوادخان سرتیپ (بعدها سعد‌الدوله) که اسباب اکسپوژیسیون آورده است و میرزا رحیم پسر حکیم‌الممالک که یز سفر سابق با ما آمده بود و الى حال در لندن مشغول تحصیل زبان انگلیسی بوده وزبان را خوب آموخته است ... همه در گار حاضر بودند». میرزا رحیم در همین اوقات یعنی بعداز پنج سال تحصیل در لندن به ایران مراجعت می‌کند و برای او سالی چهارصد تومان مواجب معین می‌شود.

میرزا رحیم «تاریخ ایران و سلطنت قاجاریه» تألیف مارخام نایب وزارت امور خارجه انگلیس را به دستور ناصرالدین‌شاه به فارسی ترجمه کرده است. (۲) اعتناد السلطنه می‌گوید: «عصر به جهت کتاب تاریخ انگلیس که راجع به تاریخ قاجار است خانه میرزا رحیم پسر حکیم‌الممالک رقمن.

علم چه خوب است، این ... کمتر است چون انگلیسی میداند و من نمیدانم شرافتی به من دارد.» (۳) میرزا رحیم سه کتاب دیگر نیز به شرح زیر:

- ۱- سفر نامه دکتر هانری لانسدل انگلیسی به ترکستان روس و خیوه و بخارا.
- ۲- روزنامه گرافیک پیرامون زندگانی پرسن لئوپولد دوک دالبانی پسر کوچک ملکه ویکتوریا.

۳- مجموعه مراسلات متبادلہ بین ژنرال کافمن روسی فرمانروای ترکستان و امیر شیرعلی خان حاکم افغانستان که پس از فتح کابل به دست مأمورین امپراتوری بریتانیا افتاده و به انگلیسی ترجمه شده (۴) از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده و به ناصرالدین‌شاه تقدیم نموده است که اولی و سومی از نظر تاریخ ایران نیز حائز اهمیت فراوان می‌باشد. میرزا رحیم که جوانی تحصیل کرده و پر کار بود در ماه صفر ۱۳۰۳ به سن سی سالگی به مرض سکته دیده از جهان فربست و این ضایعه ناگهانی لطمہ شدیدی به روحیه حکیم‌الممالک وارد آورد. (۵)

۱- سفر نامه ناصرالدین‌شاه چاپ اصفهان صفحات ۹۰۱ و مرآت‌البلدان جلد سوم ص ۱۷۲. ۲- از این ترجمه یک نسخه خطی به شماره رف ۲۰۲ در کتابخانه ملی

و یک نسخه به شماره ۳۲۷ ج در کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه طهران موجود است.

۳- خاطرات اعتناد السلطنه ص ۲۳۴ ۴- نسخه خطی هرسه کتاب بالا به ترتیب به شماره ۱۴۰ رف و ۱۶۹۰ رف و ۲۱۰ رف در کتابخانه ملی موجود است ۵- خاطرات



در قسمت دوم این سلسله مقالات به قید احتیاط نوشته شد که حاج آقا اسمعیل پدر حکیم الممالک در حدود ۱۲۸۴ چشم از جهان پوشیده است . ضمن تحقیقات و مطالعات بعدی معلوم شد که او در ۱۲۹۰ که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان بود حیات داشته (۱) و بعد برای زیارت اعتاب مقدسه به نجف اشرف و کربلا معلی مشرف شده است . حاج آقا اسمعیل بسال ۱۲۹۱ در نجف اشرف وصیت نامه زیر را نوشته و قریء «قصبه» را که از توابع شهر یارمیباشد و قدمیکند :

«... داعی بر تحریر این حروف شرعیه مألوف و باعث بر تسطیر این کلمات ثابتهد الدلالات اینکه بعد از اقرار به توحید و عدل خداوند تعالی و به نبوت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین و ولایت ائمه اثنی عشر ... عالیجاه رفت جایگاه مجده و نجدت دستگاه سعادت و اقبال همراه ... حاج آقا اسمعیل پیش خدمت باشی سلام شاهنشاه اسلامیان پناه .. در کمال صحت مزاج و کمال عقل و شعور ، از روی رضا و رغبت و اختیار ، من دون کره واجبار در نجف اشرف این که هرگاه به مقتضای کریمه کل نفس ذاته الموت اجل محظوم در رسید عالیجاه آقا میرزا علی نقی حکیم باشی بندگان شهر یاری رو حیفدها که وکیل عالیجاه معزی الیه میباشند از قرار تفصیل عمل نمایند و ایضاً اقرار کرد بروقتی و مصالحه خانهها و ملکیت بعضی اجناس از برای بعضی اولاد و زوجات بر تفصیل ذیل و آنچه مرقوم در اوراق علیحده است .

«وصیت اولی که بزرگترین وصایای من است این که اولاد و متعلقان من باید در خدمت - کاری و دعاگوئی ذات مقدس پادشاه اسلام پناه کوتاهی و اهمال نکنند که رستگاری دنیا و آخرت را در این یافته و هر که از این دو امر کناره گیری نماید در دنیا و آخرت رستگاری نخواهد یافت . از آن جایی که بر اولاد خودم کمال مهر بانی را دارم این وصیت را مقدم بر همه وصایای خود داشتم . هرگاه خلاف ادب و جسارت نبود به خدمت پادشاه دین پناه به عرض میرساندم که وصی این قدیمی غلام باشند اما نخواستم که این خلاف بزرگ در حیات و ممات از این ضعیف واقع شود لهذا وصی خود فرزندی میرزا علی نقی را که یکی از خانه زادگان درگاه است قرارداد و فرزندی آقا رضا را که از خانه زادان است ناظر نمودم و باید هر یک از وصایای مرا که معمول و مقبول می پندارند اول به خاک پای مبارک عرضه دارند و بعد به اجازه و حکم محکم مجری سازند که از اولاد راضی نیستم اگر در خیر خواهی و مصادقت در حضرت پادشاهی اهمال دارند .

وصیت دیگر آن که مبلغ پنجاه تومان خمس و پنجاه تومان رد مظالم احتیاطاً بر ذمہ دارم باید از عین مال اخراج کنند ولی نظر به این که شاید ملک موسوم به «قصبه» زاید بر ثلث باشد از ورثه خواهش دارم که امضا نمایند اگر امضا نمودند وصی باید خمس و رد مظالم را از منافع ملک به تدریج بدهد و از عین مال خارج نکند و بعد از تمام شدن مخارج ملک را وقف نمایند و اگر کمتر از ثلث باشد بالتساوی خمس و رد مظالم و صوم و صلوة را ازالص اخراج کنند و کم بود ثلث را از چیز دیگر اخراج کنند . دیون مسطورة ذیل قریء «قصبه» را عیناً به عوض

ثلث اخراج کنند و عین آن هر گز به فروش نرسد.^۱
فرمانی هم که ذیلا به نظر خوانندگان میرسد از طرف محمد شاه به افتخار حاج آقا
اسمعیل صادر گردیده است:

«... آنکه چون وجهه همت والانهمت همایون سلطانی داشته ایم هریک از محترمان آستان
آسمان بنیان و محترمان کعبه حضور ارم نشان که در هیئت بندگی سادقاند و در ازای خدمت
براقران فائق النفاتی درحق او فرمائیم که از امثال ممتاز شود و مرحمتی درباره او مبذول
داریم که از اقران مستثنی گردد و عالیجاه مجده پناه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الحضرت
العلیه آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه شریفه درمیان خدام خلوت بهشت تزهت به صفت صداقت و
نیکو خدمتی بیشتر منصف میباشد لهذا خدمت بارعام و آوردن غلیان سلام را به علاوه شغل
سابق به او مخصوص فرمودیم که این موهبت و مرحمت ما به مبارکات و سر بلندی و افتخار او
باشد... دفترخانه مبارکه شرح منشور قضا دستورهای میباشد... و از شایعه تغییر و تبدیل
مصنون دانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر رجب المرجب ۲، ۱۲۵۲

ناتمام

۱- اصل این سند در تملک دوست بزرگوار را ق این سطور آقای محسن فرزانه است
که سمت مصادرت مرحوم میرزا حسن مستوفی‌الممالک را دارند و داماد او به دختر و فرزند
اسمعیل مکرم‌السلطنه فرزند محمد حسین خان احتشام حضور (قبل امیر معتمد) فرزند حاج
آقا اسمعیل میباشد. ۲- اصل این فرمان در تصرف آقای سیروس فرزانه رئیس تشریفات
در بار شاهنشاهی است و ایشان فرزند جناب آقای حسن فرزانه فرزند حکیم‌الممالک میباشد.

تهنیت نوروز ۱۳۴۷ ه. ش.

از سروران و دوستان نامه‌ها و اشعاری در تبریک سال نو به مجله رسیده
که از همگان امتنان داریم از جمله آنها این رباعی زیبا از استاد صادق
صفوی مقیم هندوستان چاپ میشود :

جان بهر حبیب است ، هم امروزش ده
دل نیز به سیمای دل افروزش ده
زان پیش که جان و دل به یغمای بردا
این هر دو به ارمغان نوروزش ده

گشته در خاک یزد

-۱-

بامداد پگاه که طهران غم خیز درخواب بود بامنوجهرستوده از ری آهنگ بوانات کردیم . ستوده یاری موافق و همراهی آسان نورده است . آرامی درونش آرام بخش روان است . تحمل و طاقتمند زندگی دشوار بیان راسخ آسان می کند . هر نان خشک و سیاهی می خورد ، هر آبی می نوشد ، در هر بیغوله و کلبهای هم به خواب خوش می رود . طبیعت محبواب است و سفر صحراء مطلوبش .

هفتۀ آخر آبان که هوای بیان سردی و سوز به همراه می آورد و برگ ریزان بی درنگ است ، باعها به خواب بلند زمستانی آغاز می کنند و خاربی برگ بیان تن به باد کویر می سپارد مادرمر کب کرمی از ساوه و اصفهان و قم و ایزدخواست گذشتیم . در راه تفننمان دیدن تابلوهای متنوع دولتی بود و یکی که زیباتر از همه بود « توالت عمومی میمه » بود و معلوم شد که گفتن مستراح در میمه بی ادبی است و شهرداری از راه تأدیب و به منظور جلب سیاحان تأثیر کلام را در لفظ فرنگی دیده و به ریش بخشنامه اخیر هم خنده دیده است ! اما چیزی نگذشت که به باعهای مدخل اصفهان رسیدیم و دیدیم که بر پرده سفیدی خبر میمانت اثر تأسیس « تلویزیون ناسیونال اصفهان » کتابت شده و مقامات اداری خلاف دستور نخست وزیر لقب « ناسیونال » را در قبال « ملی » پذیرفته اند و مؤسسان آن دستگاه مشتاقان کم انتظار را با آب و تاب بشارت آورده اند !

بگذریم . سخن از بیان باید گفت که از شهر به است . غروب به ۵۵ بیان رسیدیم . جایی که برای آرمیدن یافقیم پاسگاه تازه ساخته ژاندارمری بود . بر تخت های دوطبقه خواهیدیم و صبح زود براه بوانات که از شاهراه شیراز منشعب می شود درافتادیم . راه بوانات همان مسیر شترداران است که بر اثر کثرت رفت و آمد کویدگی و سفیدی پذیرفته است . ناگزیر پر پیچ و خم و پست و بلندست و طبعاً زیادتر است . جاده در کنار رودی خشک طی می شود و درسر راه چند چشمۀ کوچک از زمین می حوشد .

امروز آسمان ابری است ابر تیره و پشتۀ پشتۀ بالای سرست و مارامی ترساند . تیر گی هوا مهابت دشت را چند چندان کرده ، بته های خزان دیده هم کبودی گرفته به رنگ آسمان درآمده اند و اگر تصرف در شعر بهار جائز باشد باید گفت « صحراء کبود و کوه کبود و گیا کبود » !

از بوانات تا ۵۵ بیان نزدیک ده فرنسخ است . بوانات از اسمش پیداست که مجموعه ای است از آبادیهای کوچک و بزرگ . گفتند که جمماً ۱۹۶ پارچه آبادی و مزرعه است و در میان دور شته کوه قرار گرفته . مزارعش آبادان و پر درخت و بار آور می نمود . مرکزش سوریان نام دارد . قصبه ای است پر درخت . جائی است قدیمی و تازه به خیال ایجاد چهار خیابان مقاطع در آن افتاده اند تا حتماً به شکل شهر درآید . مخصوص لش بادام و انگور و سنجد و گرد و

و زردآل و توت است . مسجدی دارد که کتیبه اش را اینجا نقل می کنم : در و پیکرش هنری ندارد . کتیبه داخل گنبد بخط ثلث جلی است :

« امر بتتجديد هذه العمارة المباركة المسجد الجامع الصاحب الاعظم الاعدل الاحكم (یاک کلمه خوانده نشد) خواجه عز الدوله والدين المظفر الملك الاعظم عظمه الله جلال قدره في تاريخ ربیع الاول سنة اثنين و سبعين و سبعمائه . کتبه فتح الله بن محمد النقاش الاصفهاني . »

از سوریان به سوی شیدون و بزم راندیم شیدون آبادی کوچکتری است . کنار چاده بر امتداد بلندی کوه قبرستانهای متعدد متعلق به قرون دهم و یازدهم دیده می شود که سنگهای مرمرین و سیاه تراشیده آن حکایت از ایام عزت و اعتبار محل می کند .

بعد به بزم رسیدیم . قلعه وسیعی دارد ، از خشت و گل . چون از بزم گذشتم و به سوی دیگر رود آمدیم امامزاده شاه میر حمزه (که مردم آنرا پدرشاه ابوالحمزه شیراز می خوانند) دیدارشده . در این امامزاده شش چنار کهن سال قدیم افراخته و یادگار قدمت آبادی و کهنگی مزار است . یکی از چنارها که مقابل در ورودی امامزاده است از حيث کلفتی تنه و



حالی شدن بدنه دست کمی از چنار امامزاده صالح ندارد . قطعاً بیش از هزار سال از عمرش می گذرد . بنای امامزاده چند دیدنی دارد که بر جسته تراز همه ضریح چوبی مشبك آن است . بزرگ و خوش نقش و ظریف ، کار همشهری من استاد شرف الدین علی بزدی است و بر دو طرف در آن رقم زده است که « لا إله إلا الله محمد رسول الله » کتبه الفقیر بما ند علی فی سنة سبع والف عمل استاد

شرفالدین علی یزدی ، الله علی ولی الله حقاً درجهت بالای سر ضریح بخط نستعلیق ماده تاریخی بدین شرح نقر کرده اند :

که هست خادم آل محمد و احباب
گشاده است به رویش مفتح ابواب
ابوالمظفر عباس شاه عرش حناب
در این مقام شریف از برای نیل صواب
اگر طلب کنی از فیض لم یزل دریاب
غلام شاه حسن شاه ابن ابراهیم
بلند مرتبه شاهی که باب فتح و ظفر
بدور سلطنت شاه عادل باذل
ز روی صدق و صفا ساخت این مجربرا
چو فیض لم یزلی است این و نیز تاریخ
در دوره ضریح دوازده امام کنده شده است و اندازه این صندوق $3/48 \times 3/98$ و
بلندی دومتر است ، در دوره مهراب این امامزاده قسمتی از کتیبه ای به گچ و به خط نسخ باقی
مانده است که تاریخ ۹۵۳ رادر بردارد .

به اهتمام همام الانام گشت تمام بسال نهصد و پنجاه سه به فتح و ظفر (کذا)
با عبارت « عمل استاد شمس الدین بن عبدالحسین اصفهانی بناء »

در دور قبرهم « هرمه ، ای از مرمر کار رفته است که بر آن نقر شده :

این سنگ که دور سر این تاجور است حسن عمل وزیر والا گهر است
جستم ز خرد که سال تاریخش چیست گفتا قرآن و جدول و آب و زرست
و از همه این تو اولین خوب معلوم می شود که صفویان در تعمیر و بر پا کردن بقعه های
امامزادگان در دور افتاده ترین آبادیهای ایران همتی و « ایده آلی » داشته اند که کارشان و
ظرفیت رانمی توان کوچک و پست گرفت .

آبادی بعد دشت خورده نام دارد و نمیدانم خورده اش را چگونه بنویسم - با او
یا بی او . عجب جایی بوده است که در قبرستان تخته سنگهای مرمر بزرگ و خوش تراش با
القاب و عنایین بالا بلند از قرن یازدهم دیده می شود و حیف این سنگها که بی صاحب در بیان
خدا افتاده و هر یک در خور نگاهداری و نگاهبانی است .

از دشت به منچ آمدیم که نامش را بمناسبت آنکه مؤلف فرخ نامه جمالی یزدی
(که چاپ شده) در قرن ششم هجری متواتر آنجا بوده است می شناختم و دیدن آن را فرض
میدانستم . امروز مخربه ای است و رو به خشکی می رود و آه و ناله پیر و جوانش به آسمان
بلند است .

درین آبادی دیدنی ترین چیز درختان توت کهنه است که می برنند و می برند و گمان
ندارم کهنه تر و کلفت تر از درخت توئی که عکس آن را گرفته ام در جای دیگر بتوان یافت .
قدمت و عظمت و سطبری آن را با ستوده که باریک و قلمی نیست بخوبی می توان سنجید .

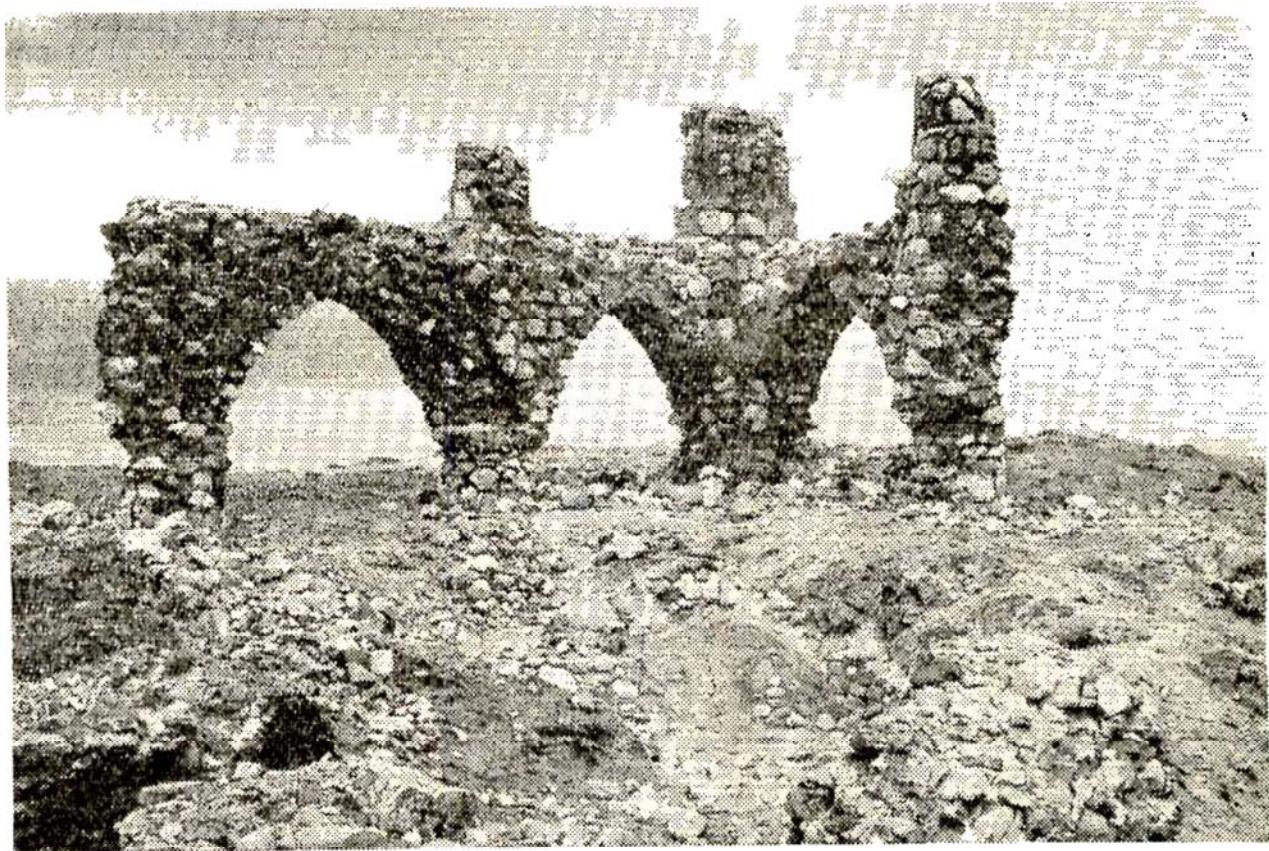
در کنار آبادی فعلی مانچ برسر تپه ای بنای مخربه سنگی خوش طرحی باقی است که
که آن را قلعه حیدر بیک می نامند . طاق و هیكل و دورنمای آن ساسانی نماست ، ولی از
چه عهدی است ، والله اعلم . هر بدنهاش دوپی مدور و دوجرز مربع یعنی سه دهنده داشته و حوضی هم
در وسطش بوده و طبقه ای هم تمام یا نیمه در بالا داشته است . فعلا جز همین مقدار که در عکس
دیده می شود چیزی از آن باقی نیست . در نزدیک این قلعه یا بنای امیرانه ، یا بقیه قبرستانی
هست که در آن سنگهای مرمر بزرگ قرن دهم و یازدهم بخطوط خوشی ، شکسته و سالم ، یادگار

گذشته روش منج خراب است . این نوع سنگ قبرها از اختصاصات این منطقه است و بر روی اکثر آنها نقش سرو و قندیل نقر شده . سروی هم کهن و زیبا در مانج هست که به دیدن می ارزد .



آخر بلوک بوانات اراضی آبادی مانج است . پس از دو سه فرسخ کوههای سیاه رنگ و تپه‌های پست به سرمی رسد و دشت پهناوری که یک سوی آن ابرقو و دیگر کوههای شهر بابل و سوئی سلسله شیر کوه و کوههای یزد است برمسافر دهان می گشاید . پس از شش فرسنگ به مر وست که آبادی بزرگ این کوه است رسیدیم . از گفتنی‌ها آنکه میان باغات و مزارع شن تا خود آبادی قریب دو کیلومتر فاصله است از محصولش انگور و گندم نام بردارترست . مر وست که در کتب قدیم آن را مر وس نوشتند معلوم نیست تابع ووابسته به کجاست ؟

دارائی و اصلاحات ارضی و بخشداری و ژاندارمی و فرهنگ آن با کرمان ، پست و دادگاه و سجل و آمار و بهداشت با یزد است . رابطه حقیقی مردم با یزد است ، یعنی تجارت شان و خرید و فروختشان با آنچاست . کخدایش را دیدیم . می گفت ما کجا و کرمان کجا ! یک ماه است که برای کاری اداری باید به آنجا بروم^۱ و میسرم نمی شود . خرج رفتن بیزد کم



است و یک روزه می رویم ، و از آن کرمان چندین برابر و چند روزه هم نمی توانیم رفت ، زیرا راه ندارد ...

قلعه قدیم با خاکریز بلند دستی و بقیه ویرانه شیخ عبدالله و بقیه شیخ بهاء الدین در سه کیلومتری (مبارکه) که مقبره نجم الدین محمود شاه بن شمس الدین محمد متوفی در ۲۹۲ عارف است نه بهاء الدین و بقیه ای مربع شکل و عظیم که گنبدش ریخته در وسط شهر از آثار قدیم مروی است . آنچه در میان این آثار یگانه است و تا کنون در جایی ندیده بودیم نقش مینیاتوری است که در بقیه شیخ عبدالله بصورت کثیفی باقی است . هنر نقاشی و رسام درین است که نقش مینیاتور را بوسیله ایجاد برش بر سطح گچ مالی شده بیرون آورده و از ترکیب رنگ گچ ورنگ کاه گل ظریف و نرم (که در یزد به آن سیم گل می گویند) چنین طرحی و تصویری را به وجود آورده است .

بعد از ظهر دیگر بر خاست و دولاخ جهان کویر را فرا گرفت غبارش هم قشنگ و هم بدیع نماست . روز رو به تاریکی رفت و ماهم شب کردیم و در آن دوستی مهر بان آرام گرفتم .
ناتمام

مفاخر ملی

نقل از اطلاعات - ۱۳۴۶ ماه سپتامبر

توفیق در نیل بهدف ، برای هر کس که دست دهد ، بی گمان او جزء مردم خوشبخت روزگار است. ولی این مردم خوشبخت روزگار اکثرا در زندگی خصوصی خود با بدختی بی شمار رو برو بودند ... نمونه این جمع فردوسی خودمان است ، اینکه باجرأت میگوییم فردوسی خودمان بدانجهت است که از بین مفاخر ملی ما ، این یکی دیگر بحمد الله مدعی ندارد ، یعنی با وجود آنهمه اشعار میهنی و ستایش ایران و ایرانی کسی روی آنرا ندارد که برای فردوسی ملت دیگری بترشد ولی این دهقان زاده طوس که براستی بگردن ایرانی و زبان فارسی حقیقت را موش نشدنی و غیرقابل انکار دارد و به پارسی خود «عجم» زنده کرده است نه تنها در زمان

حیات مرد بدانسانی بود ، بلکه بعد از مرگ هم این بدانسانی از او روی گردان نبود. پسرش جوانمرگ شد ، آرزوی ازدواج دخترش را بگور برد ، مورد غضب سلطان محمود واقع گشت ، در بدری و آوارگی را تحمل کرد و بعد از مرگ هم به بوته فراموشی افتاد ، گورش که با یست زیارتگاه هر ایرانی باشد به ویرانهای جند نشین مبدل شد ، تا روزگاری که فرزند دلاور وطن رضا شاه کبیر که بملیت و ایرانی بودن خود مفتخر و میاهی بود زمام امور کشور را بdest گرفت و آن ایام که مصادف با هزار آن شاعر ملی بود موجب شد گور او جلوه ای تازه یابد و نام او باز بر سر زبانها افتد ...

یادش بخیر استاد حبیب یغمائی را ده می گفت : نه تنها فردوسی شانس نداشت آنها هم که روی فردوسی کار کردند و عمر و جوانی هدر دادند ، شانس نداشتند . استاد یغمائی گله میگرد که روزی که قرار بود مجسمه فردوسی در میدان نصب گردد ، برای لوحه زیر آن شعری می خواستند با شرایط ذیل : کوتاه باشد ... بروزن اشعار فردوسی گفته شود ، که این مجسمه در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی ساخته شده ... اشاره به سر سلسله دودمان پهلوی نیز در آن بشود .. و این موضوع که مجسمه را پارسی نژادان هند هدیه کرده اند در آن گنجانده شود و دارای ماده تاریخ نیز باشد و ماده تاریخ نیز «یزد گردی» باشد . البته چنین شرایطی در شعری کوتاه بسیار مشکل بود ولی استاد یغمائی از عهده آن برآمد و این شعر در پایی مجسمه که اینک در داشتگاه گذاشته شده با تخلص «حبیب» به چشم می خورد. ولی همانطور که استاد می گفت «نبودی جزا حسنتشان بهره ام» !^(۱) یاد می آید ، صبح زودی از

۱ - مجله یغما معتقد است به هر کس که قطعه ای و ماده تاریخی به این بگوید پنج

هزار تومان تقدیم دارد :

محمد رضا شاه و الگهر
دوم خسرو از دوده پهلوی
که در هند دارند جای نشست
که از بادوباران نیابد گزند
شمارندۀ سال از یزد گرد :
بماناد پاینده و پایدار

در ایام شاهنشه دادگر
برازنده افسر خسروی
از ایران نژادان یزدان پرست
پاگشت این یادگار بلند
بگفتا حبیب اندرون کار کرد
ز فردوسی این پیکر فامدار

میدان فردوسی می‌گذشتم ، پاسبانی را دیدم که نرdbانی در کنار مجسمه فردوسی قرار داده و از آن بالا می‌رود . حس کنگناواری ام برانگیخته شد جلو رفتم ، معلوم شد که شب گذشته چند نفر بی‌علاقه بمناخ ملی خود یک بطری خالی مشروب بایک کاسه خالی ماست بروی کتابی که در دست مجسمه است گذاشته بودند ... و فردوسی را بحد یک خدمتگزار میخانه تنزل مقام داده بودند ..

نمیدانم قصد این عده چه بود ، شاید بقول خود می‌خواستند خوشمزگی کنند ولی این خوشمزگی یا شوخی را من در حد بدشانسی فردوسی می‌گذارم که زندگی خود را وقفملتی کرد که فرزندان همان ملت نسبت به او تا این اندازه هنک حرمت رومی دارند .

بهر حال همانطور که اشاره کردم این مجسمه را مدتی به پارک شهر و از آنجا بدانشگاه منتقل کردند و بجای آن مجسمه کنونی را نصب نمودند . (۱) حال آیا این مجسمه میتواند بیان کننده روح فردوسی و عظمت او باشد بماند ولی بهر حال هر چه هست بعنوان مجسمه فردوسی برای ما قابل احترام است . یکی دو روز قبل از میدان فردوسی می‌گذشت که صدای بلندگوی پلیس را شنیدم که به ماشین‌ها فرمان میداد : ماشین شش‌صوت و شش شمشک به چرا غ راهنمای توجه کنید ! ... بدنیال صدای بلندگو چشم به مجسمه فردوسی افتاد دیدم چهار بلندگوی به پای مجسمه بسته‌اند و صدا از زیر لباده مفخر ملی ما بیرون می‌آید ! بی اختیار بیاد شیشه مشروب و کاسه ماست چندسال پیش افتادم و از این‌که بلندگو به پای فردوسی بسته شده چندش شد ... من نمی‌گویم که سیاحان خارجی از این مجسمه بعنوان مجسمه بزرگترین شاعر ایرانی عکس می‌گیرند و در دیار خود ناچارند به تماشا گران عکس توضیح دهنده که در ایران نسبت بمناخ ملی خود زیاد علاقه نشان نمیدهند فقط سوال میکنم که در کجا دنیا بلندگو را به پای مجسمه‌ها که حداقل ترین میدان شهر هستند می‌بندند که‌ما بسته‌ایم

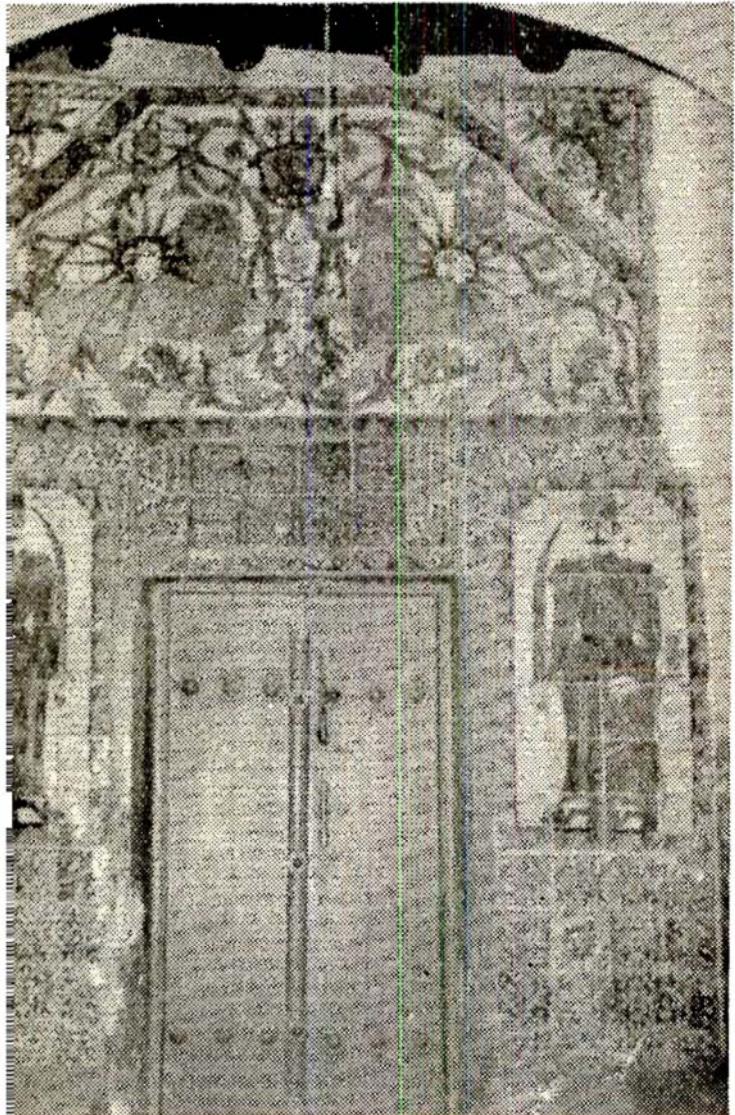
۱- ایرانیان مقیم هندوستان پیکره فردوسی را در بیست و چندسال پیش باندیشه خود تهیه کردند و فرستادند که در میدان فردوسی نصب شد . پس از چندی آن پیکره را بدانشگاه برندند و بجای آن پیکره دیگری برآوراند . مجسمه‌ای که در هند ساخته شده بود اگر در خور فردوسی نبود مجسمه بعدی به مرابت از آن بدتر است ، گوئی پاسبانی با هیکلی تراشیده و نخر اشیده فرمان‌ایست و حرکت به گذریان می‌دهد .

ساختن و پرداختن مجسمه بزرگان ادب کاری ساده و سرسی نیست . باید تمام آثار شاعر را و آثار دیگران را که ازاو نام برده‌اند بدقت تمام خواند ، و هر لطیفه و هر دقیقه را بهم پیوست و پیکره‌ای پرداخت که زیبائی معنوی آن در ذهن کسانی که بر مجسمه می‌نگرند نقش بند نه این که بیننده هیکلی خیالی بدین ذشتی : از شعر و شاعری و فردوسی و شاهنامه و حماسه ملی بیزار شود !

شما را بخدا ، این مجسمه را بردارید چه لااقل این فایده را دارد که خواننده‌شاهنامه پیکری مناسب و در خور ، از فردوسی در ذهن خود مجسم می‌کند . مجله یغما

عبدالر فیع حقیقت (رفیع)

حمام پهنه سمنان



یکی از بناهای تاریخی سمنان که
کمتر بدان توجه شده است ساختمان
گرمابه‌ای میباشد که پا نصوی و دوسال
از تاریخ بنای اولیه آن میگذرد.

این گرمابه در ضلع غربی میدانی که
بین مسجد جامع و مسجد شاه سمنان قرار
دارد و بنام میدان یانکیه پهنه معروف
میباشد واقع شده است.

از مورخان دوره قاجاریه محمد
حسن خان صنیع الدله‌ها زین حمام دیدن
نموده و متن کتیبه‌ای را که برسر در
حمام نوشته شده بود در کتاب مطلع
الشمس آورده است. بموجب نوشته
کتیبه مذکور حمام مورد بحث در شوال
سال ۸۵۶ هجری قمری در عهد سلطنت
میرزا ابوالقاسم با برخان پادشاه دوره
تیموریان بدستور وزیر او خواجه
غیاث الدین محمد بن خواجه تاج الدین
بهرام سمنانی بنا گردیده است.

متن کتیبه مذکور بدین شرح است:
(امر ببناء هذا الحمام المبارك في
زمان دولة سلطان الاعظم ملك الملوك
في العالم مغيث الحق والدنيا والدين
ابوالقاسم با برخان خلد الله ملکه وسلطنه

دستور الوزراء الاعظم خواجه غیاث محمد بن المرحوم خواجه تاج الدین بهرام السمنانی في شوال
سنہ ست و خمسین و ثمانمائه (۸۵۶ھجری).

طبق تحقیقی که بعمل آمد گرمابه مذکور در حدود چهارصد و پنجاه سال یعنی تازمان
سلطنت ناصر الدین قاجار دایر بوده ولی از آن تاریخ ببعد در اثر عدم توجه رو به خرابی
گذارده و کتیبه تاریخی آن نیز بمروز از بین رفته است تا اینکه در ۶۷ سال قبل زمان سلطنت
مظفر الدین شاه قاجار طبق دستور حاجی ملاعلی حکیم الهی سمنانی مجتهد بزرگ سمنان نسبت

به تعمیر و تجدید بنای گرمابه مورد بحث اقدام گردیده و تاکنون بهمان صورت حفظ و نگهداری شده است .

در تاریخ بنای مجدد این حمام که سال ۱۳۲۱ هجری قمری می باشد مرحوم اسدالله منتخب السادات پدر استاد حبیب یغمائی مدیر دانشمند مجله ی فما^۱ که در آن موقع در سمنان ساکن بوده اشعاری سروده و خود به خط نستعلیق خوانا و استادانه برقطعات کاشی آبی نوشته که بر سر در حمام بکار گذاشته اند که تصویر آنرا ملاحظه میفرمایید آن اشعار بدین شرح است :



ساخت باید خانه‌ای شایسته در دارالقرار
حجاج اسدالله آمد این بنا را خواستار
کز وجودش کعبه را نبود بسمنان افتخار
حافظ شرع پیمبر تابع هشت و چهار
آنکه ارکان شریعت از وجودش استوار
تا مکرماند ازاواین صحن و مسلح یادگار
از در رفت سپهر هفتمن بیند بخار
باد این گرمابه دایر تا بود لیل النهار
(۱۳۲۱ هجری قمری)

عاقلان دیدند کاین دنیا ندارد اعتبار
از برای یوم لا ینفع ولا مال بنون
حضرت ملاعلی آن طایف بیت الحرام
نخل علم و کان حلم واصل دانش بحر فضل
داد دستوری که سازند استوار این سخت پی
کرد این حمام را بنیاد چون باع بهشت
این چنین پاکبزه حمامی که آتش خانه‌اش
منتخب سادات خوری بهر تاریخش نوشت

۱ - بد می کنم که احوال و آثار پدرم را در مجله نقل نمی کنم . حبیب یغمائی

حسین شمسا

و اذن في الناس بالحج

باهم بزمیارت خانه خدا بر وید

از سالها پیش در آن دیشہ سفر حج بودم و پیش خود فکر میکردم آیا صرف استطاعت مالی برای زیارت خانه خدا کافی است یا شرایط دیگری هم دارد و آیا جهات اخلاقی و اجتماعی و دستورات مذهبی قبل از عزیمت بخانه خدار عایت شده یا میشود؟ در این فکرها بودم و مطالعاتی هم میکردم تا اینکه ضمن خواندن کتاب ادبیات تألیف آقای دکتر رضازاده شفق برخوردم بر باعی خواجه عبدالله انصاری رحمة الله عليه بدین شرح :

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل
یک کعبه صورت است و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن
کافزون ز هزار کعبه آمد یک دل
باتوجه باین پند و اندرز و تأکیدی که در آیات کلام الله مجید مبنی بر اتفاق در راه خدا
از ذی القربی والیتمامی والمساکین وابن السبیل شده دانستم که مقدم بزیارت خانه خدا زیارت
دلهای پریش است و باین سیره و طرز تفکر سعی میکردم تا آنجا که مقدور است باین وظیفه
نوع دوستی عمل نمایم و هر کمک مختصری که میکردم یک آسایش خاطر روحی بمن دست میداد
و بمصداق آیه کریمه (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) مشمول عنایت حق تعالی شده و بی احر
نمایند ضمناً بی مناسبت نیست این حکایت را ار قول روزنامه اتحاد مملی نقل کنم : چند سال
قبل نوشته (من خانه خدارا بدون گذر نامه زیارت کردم) با این عنوان من تصویر کردم بطور رقاچاً
سفر حج رفقه است ! ولی وقتی مقاوله را خواهد ندم استان بقدرتی رقت انگیز بود که یک انقلاب روحی
بمن دست داد و هر وقت بیاد آن میافتم تحت تأثیر قرار میگیرم. خلاصه آنکه با دستگیری از یک زن
فقیری در شب عید و تهیه لباس و شیرینی برای طفل صغير او همان زیارت دل است که خانه خدا
میباشد. نظایر این گونه کمک را در جراید منعکس کرده اند. حتی پاره ای اشخاص حاضر بذکر
نام خود نیستند مخصوصاً چند سال قبل در زستان سختی مورد رقت انگیزی در یک مدرسه در
خیابان ژاله پیش آمد کرد که اشخاص خر کمک هایی نمودند و یک و کیل محترم داد گستری
چند هزار تومان جمع آوری و بشکردن فقیر مدارس کمک کرد که به حقیقت باید اذعان کرد
زیارت دلها کمتر از زیارت خانه خدا نیست هم چنان که مولانا جلال الدین بلخی گفته است .

طوف کعبه دل کن اگر دلی داری
هزار بار پیاده طوف کعبه کنی
زعرش و کرسی ولوح و قلم فرون باشد
کنوذ گنج الهی دل خراب بود
خموش وصف دلت در بیان نمی آید

خوشبختانه در حال حاضر بنگاههای خیریه ملی و دولتی و پروشگاه و دارالايتام و
درمانگاه و بیمارستان در تهران و سایر نقاط کشور کم نیست و مردم خیر بطریق خدا پسندانه به
مستمندان کمک میکنند. اخیراً در کارنامه بیمارستان فیروزآبادی که پایه و اساس آنرا سید
جلیل القدر رحمة الله عليه گذاشته است خواندم با کمک مالی چهاشخاص خیری این بیمارستان
جهز و حاضر بدرمان اشخاص بی بضاعت میباشد. مخصوصاً سه بانوی بزرگوار با پرداخت مبالغ

متنا بهی طبق نظر مرحوم فیروز آبادی اقدام بساختن زایشگاه مجهز در آن یمارستان نموده اند که به یقین در پیشگاه حضرت باری تعالی اجر و ثواب آن شاید کمتر از زیارت خانه خدا نباشد . فلسفه اعمال و مناسک حج و اجتماع مسلمین ازاکناف و اقطار عالم در مکه معظمه که زادگاه خاتم النبیین است مسئله ای نیست که این بنده حقیر با بیان ناقص و قلم ناتوان خود شرح آنرا ابدهم . جای خوشوقتی است که اخیراً اشخاص روش فکر در اطراف حج و شرایط آن که در کلام جامع حق تأکید شده است بحث مفصل و تجزیه و تحلیل مستدل نموده اند که سال قبل در مجله دانشنمند و امسال در روز نامه کیهان منعکس گردیده است و برای کسانیکه واجد شرایط هستند فرض حتمی است و در صدر اسلام از این اجتماع مشکل از کشورهای مختلف در یک موقع معین و در مجاورت خانه خدا بهره برداری اجتماعی بنفع جامعه مسلمین میشد . تمام مشکلات دین و دنیار در میان میگذاشتند و بمصادق (انما المؤمنون اخوه) هیچ امتیاز طبقاتی درین بوده و نیست و همه برای یک هدف مقدس بی ریا طوف کعبه میکنند و درواقع این اجتماع را کنگره اسلامی باید نام گذاشت که اگر بدون منتظرهای خاص خوب اداره شود نیروی عظیمی تشکیل میدهد که تصمیم یک چنین کنگره ای در راه پیشرفت امور مالی و اجتماعی و مذهبی بالاتحاد و اتفاق غیر قابل تصوری سایر تشکیلات جهانی را تحت الشاع خود قرار خواهد داد . خلاصه اگر بدقت بتاریخ مکه و کعبه و ساختمان خانه خدا بdest حضرت ابراهیم و فرزند او، و سختی ها و زندگی عبرت انگیز این خانواده نبوت در صحرای سوزان بی آب و علف ، وامر بقر بانی کردن حضرت اسماعیل و تسليم پدر و پسر با مرالهی، بنگرند و ایمان غیر قابل تصور حضرت ابراهیم و تسليم فرزند دلبند اورادر نظر مجسم کنند باید اذعان کرد که طواف خانه خداه تنها تجدید خاطره ایجاد بنای کعبه میباشد بلکه ایمان راسخ و خلل ناپذیر پیغمبر بت شکن و جد پیغمبر خاتم النبیین را در نظر مجسم میسازد . هم در این خانه است که شاهزادان علی علیها السلام پا بعرصه وجود گذاشت که مظهر حق و حقیقت بوده و درشان و منزلت آنحضرت همین بس که بگفته شاعر شهیر .

نخدا تو انش گفت نه بشر تو انش خواند متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را و این موهبت عظمی باید نصیب فرد فرید شود که خود ولادت بآن کیفیت به معجزه شبیه است وهم چنانکه مرقد مطهر آنحضرت زیارتگاه شیعیان شیفتنه حق و حریت است زادگاهش نیز همان منزلت را بلکه بیشتر دارد خاصه که همین زادگاه که آنروز ذکعبه بتپرستان بود باید روز دیگر بدست همین نوزاد روحی دوش حضرت رسول اکرم (ص) بتها یکی بعد از دیگری از یام کعبه سرنگون و سمبیل یکتا پرستی بشود .

در باره مناسك حج علماء وفضلاً تعبيرات وتفصیراتی نموده‌اند که هر یک بنوی خود از تزکیه نفس و دور کردن پلیدی‌ها باللباس متحداً‌الشكل در مقابله معبد و دور از جاه و جلال و مال و منازل و نکات حساس دیگر همه وهمه یک نوع عبادت با حضور قلب می‌باشد که بدون شبیه روحانیت خاص دارد و یک نوع فرح و شادی در دل زائرین ایجاد می‌کند که اجر و توابی خواهد داشت. امیدوارم این سفر روحانی و زیارت خانه خدا نصیب اهل دل و این حقیر فقیر سراپا تقصیر بشود و مورد عفو و بخایش ذات باری تعالیٰ قرار بگیرم و روزی بباید که از این اجتماع و کنگره اسلامی رؤسا و زعمای قوم آنطور که شایسته دین حنیف اسلام است در راه تکامل علم و دانش و نظام اجتماع و مساوات و بسط فضیلت و تقوی قدم‌های مؤثری بردارند. با منتظر آن و زیست همه مسلمین را از درگاه ایزد منان مسئلت مینمایم.

مهندس اصفیا

برنامه چهارم

روز هفتم اردیبهشت ۱۳۴۷ در بانک ملی ایران آقای مهندس اصفیا مدیر عامل سازمان برنامه در طی سخنرانی جامعی از جریان برنامه اول و دوم و سوم مطابق گفتند که مورد استفاده همگان واقع گشت. از آن پس در باره برنامه چهارم که آغاز شروع آن است در زمینه اقداماتی که در نظردارند بشود توضیحاتی دادند که توجه و تأمل در آن برهمه افراد روشن بین کشور واجب می‌نماید. مجلهٔ یغما مناسب شمرد قسمتی از آن توضیحات را به نظر خواهند گرفت گران علاقمند برساند و اگر نظریات انتقادی و راهنمائی و توضیحی در این موارد از اهل فن بدقت مرحله واصل شود با متنان درج خواهد شد.

میرسیم با این مطلب که این سرمایه‌گذاری در چه رشته‌هایی انجام می‌گیرد. عرض کردم که برنامه دوم فقط چهار رشته داشت، برنامه سوم در حدود هشت الی نه رشته داشت ولی حالاً برنامه چهارم در حدود هفده رشته دارد. یک رشته‌های جدیدی وارد برنامه کرده‌ایم که در سابق اسمی از آنها نبود. از همه مهمتر موضوع عمران روستائی است. در برنامه‌های گذشته اگر کارهایی در روستاهای شده بطور پراکنده بوده است ولی همانطور که گفته شد بعد از اینکه وضع کشاورزان مشخص شد و اصلاحات اراضی بوجود آمد باید حتماً از لحاظ مادی اجتماعی‌هم بوضع این روستاهای رسیدگی می‌شود وحدائق زندگی‌مادی و معنوی را برای ایشان تأمین می‌کردیم. باید برای ایشان جاده ساخت و تا حدودی وضع دهات را از لحاظ بهداشتی و از لحاظ مسکن بهبود بخشید. بهداشت و فرهنگی باندازه کافی برای ایشان ایجاد کرد و به فکر تأمین آب مشرب و این قبیل چیزها برای آنها باشیم و این دفعه اولی است که چنین برنامه‌ای با وسعت نسبتاً زیاد برای کار روستاهای پیش‌بینی کرده‌ایم.

همین‌طور است رفاه اجتماعی برای طبقاتی که بدلائلی از رفاه اجتماعی برخوردار نیستند برنامه‌هایی در نظر گرفته شده. برای جهانگردی‌هم باز فصل خاصی در نظر گرفته شده است زیرا کشور ما با موقعیت مناسب و وضع دلخواه و مطلوبی که دارد بخوبی میتواند تعداد زیادی جهانگرد را پذیرد و اگر وسائل و تسهیلات در این رهگذر فراهم باشد کار جلب سیاحان هم درآمدی برای کشور ایجاد می‌کند و هم باعث شناسایی بیشتر کشور ما به خارجیان خواهد شد در برنامه چهارم اقداماتی در نظر گرفته شده بنده خیلی خلاصه و فشرده به آنها اشاره می‌کنم:

کشاورزی

از همه مهمتر بخش کشاورزی است اهمیت کشاورزی از دو نظر است، یکی از جهت تولید و تهیه مواد مصرفی اعم از مواد مصرفی غذائی یا صنعتی است، و دیگر از نظر بهبود وضع کشاورزان وبالارفتن سطح زندگی‌شان. افزایش رشدی که در این مورد در نظر گرفته شده ۵ درصد در سال است. شاید این رقم بنظر کم باید ولی از



نظر متخصصان نسبت بتمام ممالک دنیا رقم بزرگ و رشد قابل ملاحظه‌ای است واگر واقعاً بتوانیم به افزایش ۵ درصد محصولات کشاورزی توفیق یا بیم باید، خیلی راضی باشیم و کار عمده‌ای انجام داده‌ایم.

در طول برنامه چهارم امیدوارهستیم که ۴۰۰ هزار هکتار زمین جدید زیر کشت برود و کشت در حدود ۵۰۰ هزار هکتار زمین هم بهبود پیدا بکند و این رقم بسیار بزرگی است. با توجه باینکه در این نوع کار کشاورزی هنوز متناسفانه تجربه کافی نداریم اگر بتوانیم از سرمايه و تکنیک خارجی استفاده کنیم به توفیق بزرگی نائل شده‌ایم و بهر حال باید سعی شود که زمینهای خود را با استفاده از همه عوامل موجود تحت کشت درآوریم.

معدن مطلب دیگری که باید عرض کنم موضوع معادن است. در گذشته کارزیادی درمورد معادن انجام نگرفته و این امر عمل متعددی داشته‌یکی اینکه

اکتشاف حجم بعمل نیامده دیگر اینکه کار اکتشاف کاریست پر خرج و فقط سرمایه‌گذاریهای بزرگ و یا دولتها میتوانند از عهده چنین کارهایی برآیند. سرمایه‌گذاران ایرانی با وجودی که در این راه خدمات زیادی کشیده‌اند ولی استطاعت کافی در این راه نداشته‌اند و بطور کلی نمیتوانستند چنین ریسکی را قبول کنند. باین جهت است که مصمم هستیم در برنامه چهارم اکتشافات وسیعی به شیوه امروزی با سرمایه‌گذاریهای بزرگ در مملکت انجام بدهیم تا ذخایر کشور را خوب بشناسیم و بخصوص در بعضی رشته‌ها مثل معادن مس که مسلم شده است ذخایر احتمالی داریم از هیچ کوششی فروگذار نکنیم و امیدواری هست که در آخر برنامه چهارم بتوانیم یک مقداری از صادرات خودمان را بصورت مس تأمین بکنیم. البته بندۀ صحبت از معادن آهن و زغال نمیکنم که الان دارد با مقیاس بیشتری روی آن کار میشود و مر بوط به صنعت ذوب آهن میشود.

برق یکی از کارهای اساسی و زیر بنایی برای تحولات صنعتی و کشاورزی و اجتماعی موضوع برق است. تا اوائل برنامه سوم برق بصورت خیلی منفرد در شهرها وجود داشت بعضی محله‌اهم برای خودشان بر قهائی داشتند و این عمل از نظر اقتصادی بکلی غلط بود. از اواسط برنامه سوم برنامه‌های برق چهار نظر تولید و چه از نظر توزیع با شکل جدیدی وارد عمل شد و میبینیم که کم کم نتیجه‌اش مثلا در خود همین تهران بخوبی ظاهر شده است.

این برنامه بخصوص از لحاظ صنعتی ادامه خواهد داشت و فک میکنم در آخر برنامه چهارم با هماهنگ کردن برنامه‌های برق صنعتی، واحد های صنعتی جدیدی که تشکیل میشوند احتیاج به سرمایه‌گذاریهای نسبتاً زیادی برای قوه محركه که نداشته باشند و از برقهای صنعتی شبکه کشور استفاده بکنند.

از لحاظ کمی الان میزان تولید برق ۴۵ میلیارد کیلووات ساعت در سال است. این رقم در آخر برنامه به بیش از ۱۲ میلیارد کیلووات ساعت در سال خواهد رسید. هم چنین از لحاظ سرانه الان مصرف هر فردی در ایران ۱۷۵ کیلووات ساعت است که به ۴۰۰ کیلووات ساعت سرانه خواهد رسید.

نفت : راجع به نفت چیزی عرض نمیکنم که آنهم تولیدش مطابق معمول با همین آهنگ بالامیرو در میزان رشد سالیانه تولید نفت خام نیز ۱۵ درصد پیش‌بینی شده است.

رسایر قسمتهاي زيربنائي مثل راه - راه آهن - بنادر - فرودگاهها را: بر نامه ما ادامه کارهای گذشته است. در برنامه چهارم نزدیک به ۵هزار کیلو متر راه جدید درجه يك شروع با ساختمان میشود و در حدود ۵ هزار کیلومتر از راههای موجودهم یا تجدید اسفلات میشود یا تعمیر میشود و بصورت راههای اساسی درمی آید و ۱۲ هزار کیلومترهم راه فرعی ساخته خواهد شد. این کار بدبانی برنامه سوم است که در جهت اتصال مناطق کشاورزی روستاها بجادههای اصلی یا شهرها انجام میگیرد.

بنادر : ظرفیت بنادرمان نیز با توسعه بنادر موجود ایجاد و چند بندر جدید از ۴ میلیون تن امروزی به ۷ میلیون تن در آخر برنامه چهارم خواهد رسید.

فرودگاه : در برنامه چهارم علاوه بر تکمیل ۱۰ الی ۱۲ فرودگاه که در دست اقدام است ۶ فرودگاه دیگرهم ساخته خواهد شد که از جمله دو فرودگاه بزرگ بین‌المللی تهران و اصفهان است. راجع به تهران لازم بتذکر است که با آمدن هوایپماهای جدید بیازار در ظرف سه سال آینده بهمچوجه فرودگاه فعلی تهران مجهر نیست و اگر واقعاً بفکر ساختن چنین فرودگاهی نباشیم ممکن است که تهران چنین موقعیتی را که الان از نظر هوایپماگی و من کزیت دارد ازدست بدهد. با توجه باین جهات است که طرح بزرگی برای فرودگاه بین‌المللی تهران و اصفهان در نظر گرفته شده.

مخابرات : در زمینه مخابرات به پیشرفتهای بزرگی نائل خواهیم شد برای اینکه تمام کارهای مقدماتی در نامه سوم انجام گرفته، از همه مهمتر تکمیل شبکه مخابراتی کشور است خواه بصورت ارتباط میکروی یا بصورت تلگراف و از دیاد تلفن. میزان تلفن در حدود ۱۲۰ درصد در ظرف برنامه چهارم افزایش خواهد یافت باضافه اینکه ارتباط بین شهرها هم بوسیله میکروی باسانی برقرار خواهد شد.

خانه سازی : در زمینه خانه سازی در طول برنامه چهارم در حدود نزدیک به ۲۷۰ هزار خانه و مسکن ساخته میشود که قسمت عمده این کار را بخش خصوصی تقبل خواهد کرد ولی دولت‌هم از طریق کمک بسیاریه با نک رهنه یا ساختن منازل در بعضی نقاط دورافتاده و ایجاد منازل سازمانی در این راه اقدام خواهد کرد. ناتمام

۶۰ احجایات و سوالات و توضیحات

عباس دانش پژوه - تهران :

در شماره اخیر مجله گرامی یغما (شماره اسفند ۴۶) شرحی مبنی بر انتقاد از نحوه تصحیح شاهنامه فردوسی که زیرنظر استاد گرانمایه پوردادود انجام یافته دیده شد. چون قسمتی از آن درمورد اصلاح یک بیت فردوسی محتاج بتوضیح بیشتری میباشد لذا خواهشمند است درصورت امکان نسبت بدرج شرح زیر در آن مجله اقدام نمایند.

اینست آن بیت : چوبگشاد لب هردو بشناقتند به بازار آهنگران تاختند نویسنده ارجمند یادآور شده‌اند که کلمه تاختن در بیت مذکور باشناقتن قافیه نمیشود و بجای آن کلمه تافتان را پیشنهاد فرموده‌اند باذکرد و معنی : گرائیدن و پیچیدن و در ضمن این وجه را ارجح از سایر وجوده شمرده‌اند.

در اینجا از لحاظ فن شعر و قافیه بحثی نمیروزد زیرا نظر نویسنده فاضل از آن حیث متبع است ولی با در نظر گرفتن معانی چندی که در کتب لغت فارسی در مورد این کلمه (تافتان) آمده است تصور می‌رود موضوع محتاج به بررسی بیشتری باشد. در دو فرهنگ معتبر فارسی یعنی فرهنگ نفیسی و برهان قاطع مصحح استاد ارجمند دکتر معین آن کلمه به ترتیب چنین است. (تافتان) : بر گردانیدن . چاپ کردن . پیچیدن . محدب کردن . تاب دادن رشته و امثال آن . روی بر گردانیدن . آزرده و مکدرشدن . افروختن . گرم گردیدن . روشنائی و پرتوانداختن . طلوع کردن . آشفته و مضطرب گردیدن . مجعد کردن . و در برهان قاطع بمعنی : گردانیدن - پیچیدن . تاب دادن رشته و امثال آن . بر افروختن . گرم کردن . گرم گردیدن . روشنائی و پرتوانداختن . طلوع کردن .

و امادر مورد معنی کلمه پیچیدن که در شماره معانی تافتان آمده و خود نویسنده معتبر نیز ذکر فرموده‌اند در کتب مذکور معانی آن چنین است : تاب دادن . خم کردن . حلقه‌زدن . لفafe کردن . بطوریکه ملاحظه می‌شود این کلمه نیز مناسب مقام نمی‌نماید یعنی مفهوم شتابان رفتن کسی بدنبال کاری از آن برنمی‌آید . ضمناً دیدیم که کلمه گرائیدن که نویسنده در معنی تافتان آورده‌اند در شماره معانی و لغات مذکور بالا نیامده است .

در خاتمه بعنوان جمله معتبرضه و تتمیم مقال شاید بی‌مناسب نباشد درمورد کلمه پیچیدن و وجه ترکیبی آن بحث بیشتری شود . همه میدانیم که این کلمه اگر با پیشوند سر ترکیب شود معنی نافرمانی و عدم اطاعت از آن بر می‌آید مثلاً : فلانی از فرمان خسر و سر پیچید یا سر پیچی کرد . و باز میدانیم که اگر این کلمه بصورت ترکیبی معنی سرکشی و عدم موافقت را متنضم است دلیل آن نمی‌شود که بوجه بسیط معنی ضد آن یعنی فرمانبرداری و اطاعت از دستور مأمور از آن برآید بلکه عکس به استثناء مواردی که فوقاً شمرده شده در بعضی موارد خاص ممکن است همین صورت بسیط معنی عدم سازش و عدم موافقت را برساند منتهی بطور

خفیفتر و کم رنگتر از صورت ترکیبی آن مثلاً گویند : فلانی با ما سرموافقت ندارد و در مذاکره سخن را می پیچاند یعنی موضوع را از مسیر طبیعی خارج می‌سازد . با توجه بتوپیحات مزبور روش می‌شود که کلمات تاقتن ویکی از معانی آن (پیچیدن) نه در لفت و نه در محاوره به معنی شتاب کردن و بشتاب رفتن که منظور شاعر در بیت یاد شده در بالا بوده استعمال نگردیده است . مگر اینکه نویسنده ارجمند مقاله دلایل و شواهد دیگری داشته باشد . در این صورت انتظار ادب دوستان از نویسنده‌گان فاضل مجله یافما وبخصوص مدیردانشمندان آن که خود از اساس تبدیل شعر و ادب بشمارند اینست که تجدید مطلعی بفرمایند تا مورد استفاده علاقه مندان واقع شود .

مجله یغما از این معانی که فرهنگ نویسان یاد کرده‌اند در این بیت «پیچیدن» منتظر است ، یعنی بیزار آهنگران پیچیدند ، و بدان سوی رفتند ، و این اصطلاحی است که امر و زهم معمول است «بطرف راست پیچ» یا «بدست چپ پیچ» یعنی روی خود را بدان سوی بر گردان . مفهومی بدین واضحی را چگونه شرح و بسط باید داد ؟ فردوسی خود خداوند زبان و فرهنگ فارسی است دریائی است ژرف و بی کران ، و فرهنگ نویسان جوی‌هایی کم آب و باریک که از آن دریای عظیم منشعب شده‌است . اصل را رها کردن و از قرع استشهاد جستن از خردمندی نیست .

در شاهنامه این کلمه، هم بحال ترکیبی مکرراستعمال شده و هم بحال بسیطی . در حالت توکیب چون این بیت :

عنان سوی سالار ایران بتافت
بکوشید تا پاسخ نامه یافت
و در حالت بسیط :

چو بکشاد لب هردو بشتافتند به بازار آهنگران تاقتند
لغت باین واضحی ، و معنی بدین واضحی دیگر استشهاد واستعلام و احتجاج ندارد .

تهران - محمود جم :

دوست عزیزم شماره پنجم یافما شمن احوال خوانندگان مصر عبدالوهاب وام کلنوت شمری از مهیار دیلمی که افتخار ایران است مرقوم شده بود ، چون من تمام آن اشعار را می‌دانم ذیلاً مختص اطلاع تقدیم می‌دارم :

ام سعد فمضت تسأل بي	اعجبت بي بين نادي قومها
فارادت علمها ما حسيبي ؟	سرّها ما علمت من خلقی
انا من يرضيك عندالنسب	لا تخالى نسباً يخضنني
ومشوا فوق رؤس الحقب	قومي استولو اعلى الدهر فتى
وبنوا ابياتهم بالشّهب	عمموا بالشمس ما يأتيهم

و ابی کسری علا ایوانه
قد قبست المجد من خیر اب
وضممت الفخر من اطرافه
مجلة يغما : از توجه خاص بی انقطاع جناب جم سیاس فراوان داریم که هم خود ادیب است و هم روش ادب پروری داند . شرمندهایم که در جاپ این اشعار تأثیر شده . تصور می‌رود که جناب جم در سفر نخستین اعلیٰ حضرت شاهنشاهی به مصرا شاغل مقام ریاست وزرائی بودند و در محفلي که این اشعار خوانده شده بود حضور داشته‌اند . ادام الله عمره و عزّته .

محمد رستگار – بیزد :

در شماره بهمن ماه ۱۳۴۶ صفحه در انتقادات داستان فریدون «اندیشه پرداختن» را که از اغلاط شمرده‌اید در نسخه چاپی شاهنامه‌ای که در اختیار بندۀ است به همین ترتیب است چون فهم معانی شاهنامه برای هر فارسی‌زبان لازم است خواهشمند است دیگر بار تظر خود را اعلام دارد .

محله يغما – چنانکه در همان شماره توضیح شده «اندیشه انداختن» یعنی مطرح ساختن و گستردن فکر ، و ترکیبی است بسیار لطیف ، وازان گونه است چاره انداختن و سخن انداختن که در شاهنامه مکرر بکار رفته است .

از اندیشه من دل پرداختم سخن هرچه می‌باید انداختم

گنون چاره‌ای باید انداختن دل خویش از رفع پرداختن
که در این بیت هم معنی انداختن را متنضم است ، و هم معنی پرداختن را که خالی کردن باشد ،
مطمئن باشید و یقین بدانید در این بیت «اندیشه انداختن» درست است و «اندیشه پرداختن» غلط است .

که اندیشه ما دگر گونه بود
برایشان همی تاخن ساختیم

هیونی به پیران فرستاد زود
دگر گونه بد زان که انداختیم

*

ز هر گونه اندیشه انداختن

یکی چاره باید گنون ساختن

برای کتاب خوان و کتاب جویان :

داستان فریدون از شاهنامه فردوسی

با هتمام آقای پوردادود

-۴-

صفحه ۹۳ - فریدون پیام سلم و تور را در پوزش می‌شنود :
جو بشنید شاه جهان کخدادی پیام دو فرزند ناپاک رای
یکایک به مرد گرانمایه گفت که خورشیدرا چون توانی نهفت
در اینجا سخن قطع می‌شود و مطلب ناتمام می‌ماند و اگر بیت بعد نباشد کلام نیست
و جمله‌ای است ناقص . فردوسی فرموده :
یکایک به مرد گرانمایه گفت که خورشیدرا چون توانی نهفت
نهان دل آن دو دیو پلید ز خورشید روشن تر آمد پدید
یعنی بدنه‌ای آن دو دیو پلید از خورشید روشن تر است و خورشید را نمی‌توان نهفت .
صفحه ۹۴ - پیام فریدون به سلم و تور :

بکو آن دو بی شرم ناپاک را دو بیداد و بدمهر و بی باک را
غلط است ، غلط است ، صفات اضافی است و چنین است :

بکو آن دو بی شرم ناپاک را دو بیداد بدمهر بی باک را

صفحه ۹۴ - نخست سلم و تور لشکر آراستند و بجنگ منوجه به ایران روی نهادند
در این کتاب افسانه باستانی وارون شده است .

صفحه ۹۴ - سپیده چو از تیره شب بردمید میان شب تیره اندر خمید
با این که در نسخه شوروی هم ضبط بیت به همین صورت است ذوق‌سلیم گواهی نمی‌دهد که
فردوسی در هر دو مصراج «تیره شب» را بکاربرده باشد ، در نسخه مهل فرانسوی و دیگر نسخه‌های
معتبر چنین است واضح است :
سپیده چو از جای خود بردمید میان شب تیره اندر خمید

صفحه ۹۵ - تور با یکصد هزار سوار بر سپاه فریدون شبیخون می‌زند ، او برای جنگ
آماده شده و بمیدان رفته : اما از جنگ چاره ندارد ، کوسه و ریش پهن !
چوشب تیره شد تور با صد هزار بیامد کمر بسته کارزار
شبیخون سگالیده و ساخته به پیوسته تین و کمان آخته ...
جز از جنگ و پیکار چاره ندید خروش از میان سبه بر کشید
این گستگی و مسخ موضوع فقط برای حذف یک بیت است و آن بیت هدین مضمون
است که از آن سوی فریدون هم آماده و مستعد بود که غافل گیر نشود باین نهنج :

بیامد کمر بسته کارزار
به پیوسته تیر و کمان آخته
درفش فروزنده برپای پیش
خوش از میان سپه بر کشید

چوشب تیره شد تور با صد هزار
شیخون سکالیده و ساخته
چو آمد سپه دید برجای خویش
جز از جنگ و پیکار چاره ندید

صفحه ۹۶ پس از کشته شدن تور بدست منوچهر داستان سلم آغاز می شود :

وزان تیر کی کاندر آمد، بماه ...
دمان و دنان بر گرفتند راه

به سلم آگهی رفت از این رزمگاه
پس اندر سپاه منوچهر شاه

هر چند بجوبید و بکاوید ارتباطی میان دو بیت نیست که نیست زیرا رشتہ مطلب سخت
گشیخته شده . در اینجا از شاهنامه در حدود یکصد بیت در فراد سلم وینا جستن وی به حصار
حذف شده اما با انتخاب دو بیت بیوند داستان را بخوبی می توان تأمین کرد با این ترتیب :

وزان تیر کی کاندر آمد بماه
بر آورده سر تا بچرخ کبود

بس پشتش اندر یکی حصن بود
نهی شد ز کینه سر کینه دار

دمان و دنان بر گرفتند راه

پس اندر سپاه منوچهر شاه

صفحه ۹۸ - پس از کشته شدن سلم سپاهش پراکنده می شوند :

بر گرفتند یکسر گروها کروه پراکنده در دشت و دریا و کوه

هر چند در نسخه شوری نیز چنین ضبط شده اما برای سیاهی شکست خورده و پراکنده صفتی
لطیفتر از « بی ره » که فردوسی فرموده نمیتوان یافته :

بر گرفتند بی ره گروها کروه پراکنده در دشت و هامون و کوه

با مجال کم ، با اختصار تمام نکاتی درباره داستان فریدون یادداشت شد ولی ریزه کاری هائی
که در یافتنش دشوار می نماید ناگفته ماند .

از اشعار بسیار عالی شاهنامه که ضرب المثل است و بر زبان خاص و عام است ، و از
داستان فریدون است این قطعه است :

ز مشک و زعنبر سرشته نبود

فریدون فرخ فرشته نبود

بدادو دهش یافت این نیکوی

بدادو دهش یافت این نیکوی

خیلی بی ذوقی می باید که مجموعه ای بدین ارجمندی با همه معايبش ازین قطعه خالی باشد ۱
باری در چاپ این نکات هیچگونه غرضی از چشم تنگی و حسد و بخل نبود چه از درآمدهای
کشور که همکان (جز عده ای محدود) را بهره هست چه عیب دارد که به تنظیم کنندگان کتاب نیز
سهیمی اندگ بر سد .

منظور کلی و اساسی این است که دانشمندان و بزرگان شاهنامه شناس جهان توجه داشته
باشند که انتشار چونین منتخباتی از شاهنامه هر چند کودکان را خوش آید کمترین ارزش ادبی و
تحقيقی ندارد ، و نیز هیچ شایستگی ندارد که به آستان شاهنشاهی که خود در دانش پژوهی
و دانش پژوهی شهره است تقديم افتاد بگفته خود فردوسی :

من این را نوشت که تا شهریار بداند سخن گفتن ناپکار

با شرمذگی تمام باید گفت که در کشور ایران تاکنون شاهنامه ای که با مقابله نسخه های
معتبر و ارجمند تنظیم شده باشد ولااقل جون شاهنامه مهل و فولرس و ماکان و نسخه چاپ شوری از
ما آخذ و متابع معتبر شناخته آید تألیف و تنظیم نشده ، اما امید بسیار است که در این عصر آرامش

انجمن آثارملی باین خدمت عظیم و ارجمند ادبی دست یازد و توفیق هم یابد .
بکفته کمال آناتورک نخستین رئیس جمهور ترکیه (که با یک واسطه نقل می کنم و آن
واسطه مرحوم فروغی است) « شاهنامه فردوسی سند مالکیت ایران است » و ما ایرانیان سند
مالکیت کشور خود را در نهایت استواری و دقت و اعتبار تنظیم خواهیم کرد ، و از بزرگان دنیا
جون مهل و ماکان و فولرس و لاف و نولدکه و دیگران ، وازدانشمندان شوروی نیز که راهنمایانی
نجیب و بزرگوار بوده اند و هستند درودی باک می فرستیم .

مجمع‌عهده اسناد و مدارک فرع خان آمین‌الدوله

کتاب بالا از جمله کتب بسیار مفیدی است که اخیراً از طرف دانشگاه طهران و به کوشش
آقایان کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی و به ارشاد و راهنمایی دانشمندگران تقدیر آقای ایرج
افشار به حلیه طبع آراسته و منتشر گردیده است . چنانکه دانشمند استاد آقای سید محمدعلی
جمالزاده در شماره دهم سال بیستم مجله یغما نوشته‌اند آقای افشار را حقاً « محیی کتاب در
ایران » لقب باید داد - بی‌مناسب نیست که از جناب آقای حسن علی غفاری (معاون‌الدوله)
نیز صمیمانه اظهار امتنان شود که اسناد تاریخی خانوادگی خود را برای طبع و انتشار در
اختیار دانشگاه طهران قرارداده اند . زیرا با مبادرت به‌این اقدام مستحسن‌هم اسناد مزبور
از دستبرد تطاول زمان مصون می‌مانند و هم حقایق تاریخی مهمی از پشت پرده استار و یا ابهام
خارج خواهد شد . ای کاش سایر رجال معاصر نیز به معلم‌له اقتضا نمایند تا وقایع و روایدادهای
مهم دوره قاجاریه که در کتب تاریخی آن عصر یا به اجمال و مبهم نوشته شده و یا بطور کلی
مشکوک مانده است برای همگان روشن و آشکار شود .

کتاب مورد بحث را در حقیقت به منزله تکمله مخزن الواقعی تلقی باید کرد که جلد
اول این سفرنامه‌هم به اهتمام آقایان اصفهانیان و روشنی در ۱۳۴۴ چاپ و منتشر گردیده
است . شرح محسنات و فواید این هردو کتاب زاید به نظر می‌آید و ظاهراً ضيق صفحات مجله
راهنمای کتاب نیز اجازه بسط مقال در این خصوص نخواهد داد . اما مسامحات مختصری که
درطبع مجموعه اسناد مشاهده شد بطور خلاصه در اینجا تذکر داده می‌شود تا در صورت تجدید
چاپ کتاب مزبور و یا کتب مشابه آن مورد توجه قرار بگیرد :

در فهرست اعلام آقاخان میر پنج که در جنگ هرات شرکت داشته (ص ۷۷) با آقاجان خان
سر تیپ فرمانده فوج بهادران که در پیکار محرم (خریمه) کشته شده (صفحات ۳۰۹ و ۳۱۶) خلط گردیده است .

تاریخ طامسن در زیرنویس صفحه ۵۶ و ضمن فهرست ص ۴۴۴ نادرست و درست آن
تاریخ واتسن است که یا در حافظه استاد مجتبی مینوی تخلیطی شده و یا در استنساخ یادداشت
ایشان ذهولی روی داده و اگر هم از اغلاظ مطبوعی است در غلط‌نامه اصلاح نشده .
در ص ۳۲۹ شیل نادرست و « شی » درست است (دک . به صفحات ۲۸۱ و ۳۴۸) .
در زیرنویس ص ۲۸۱ این افسر انگلیسی با استفاده از مندرجات جلد اول تاریخ روابط

سیاسی ایران و انگلیسی تألیف محمود معرفی و نوشته شده که وی در زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه در قشون ایران بوده و او را ازقشونکشی به خیوه منع و وادار به تنبیه افغانها کرده است. در زیرنویس صفحه ۲۷۹ گویند نیز معرفی گردیده و اگر این عمل در مورد عده‌ای دیگرهم انجام میگرفت به اهمیت کتاب افزوده میشد و سعی و کوشش آقایان ناشرین محترم بیشتر مشکور و مأجور بود چنانکه در پایان جلد اول مخزن الواقعی نیز تحت عنوان «توضیحات»، شرح حال مختصری از رجال مندرج در متن کتاب نوشته شده است.

نوآموزانی مانند راقم ضعیف این سطور میخواهند بدانند میرعلی نقی‌خان علیه ماعلیه که از زمان محمد شاه با بیگانگان ارتباط داشته (ص ۱۶۰) یا میرزا احمد و میرزا مهدی که در اسلامبول و پاریس برای خارجی‌ها جاسوسی میگردد از کدام خانواده‌اند و چرا اعتنای الدوّله در یک مورد به فرخ‌خان توصیه میکنند که میرزا احمد منشی سفارت اسلامبول را که «نویسنده خوب با ادراکی است و کمال اعتماد و اعتقداد را به ادراک و امانت و کاغذ‌نویسی اودارد» با خود به پاریس، بپردازد (ص ۸۸). در موارد دیگر او و میرزا مهدی را به جاسوسی متهم مینماید و می‌نویسد از این نظر به حرام‌ها باید احتیاط کرد تا اسرار سفارت فاش و بر ملا نشود (صفحات ۱۸۴ و ۲۷۳). برای مزید اطلاع تذکر داده میشود که امیرکبیر در ۱۲۶۷ در صدد تبعید میرعلی نقی‌خان برآمد ولی او مانند دفاتر گذشته به سفارت انگلیس ملتجی گردید. (رک به امیرکبیر و ایران تالیف دکتر فریدون آدمیت ص ۳۴۰) استویک در سفر نامه خود مینویسد: «میرعلی نقی‌خان سال‌ها تحت حمایت سفارت انگلیس بود و خدمات او همواره مورد تمجید و تحسین لاردن‌مرستون صدراعظم و وزیر خارجه دولت انگلیس قرار میگرفت تا آن‌جا که علاوه بر قدردانی‌های مکرر یک حلقة انگشت‌الناس نیز برای او فرستاده شد.» این مرد تبه کار سرانجام بسال ۱۲۸۰ هـ بوساطت استویک وزیر مختار انگلیس مورد عفو دولت ایران قرار گرفت و به حضور ناصرالدین‌شاه شرفیاب شد. (رک به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحات ۵۹۶ و ۵۹۷ جلد دوم چاپ اول)

در صفحات ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۲۸۱ به طلب همسر «شی» از «معتمد‌الدوله مرحوم» اشاره شده و حق این بود که موضوع این ادعا در زیرنویس روشن و علاوه معین شود که مراد از «معتمد‌الدوله مرحوم» کدام یک از معتمد‌الدوله‌هاست. فرهاد میرزا در آن تاریخ هنوز در قید حیات بود و معتمد‌الدوله لقب نداشت. وفات عباس‌قلی‌خان جوانشیر وزیر عدیله‌هم که ملقب به معتمد‌الدوله بوده در ۱۲۷۸ اتفاق افتاده است. پس باید معلوم شود که منظور از معتمد‌الدوله مرحوم که در نامه‌های صدراعظم نوری نوشته شده میرزا عبدالوهاب اصفهانی یا منوچهر خان گرجی است. بعلن قریب به یقین منظور از معتمد‌الدوله همان منوچهر خان گرجی است که اوایل سلطنت محمد شاه مأمور فارس شد و شکرالله‌خان نوری و همین کاپیتان شی را برای دستگیری ولی‌خان که از اشرار و گردنکشان مسمی بود به قلمه نور آباد فرستاد (تاریخ قاجاریه سپهر جلد دوم ص ۳۵ چاپ جهانگیر قائم مقامی).

در فهرست اعلام میرزا علی نقی (بعدها حکیم‌الممالک) با میرعلی نقی خان ساق الذکر در ردیف هم نوشته و مراد از میرزا علی نقی که معالج فرخ خان بوده و اعتمادالدوله خدمات او را ستوده (ص ۸۴) و میرزا علی نقی که باید برای ادامه تحصیلات در پاریس بماند . « سوای مواجب دیوانی سالی چهارصد تومان اخراجات لازم دارد » همان حکیم‌الممالک میباشد نه میرعلی نقی خان کذائی که مزدور و تحت الحمایه سفارت انگلیس بوده است .

مراد از میرزا هاشم خان هم که در صفحات ۵۳ و ۳۶۶ و ۳۳۳ به نام او اشاره شده و اعتمادالدوله ازوی گاهی بعنوان « نورچشمی » و « عالیجاه » نام میبرد میرزا هاشم خان برادر فرخ خان است . منظور از هاشم خان مندرج در ص ۱۳۷ هم صاحب جمیع فوج کمره میباشد و میرهاشم خان که در صفحات (۱۶۴ و ۳۴۸ و ۳۲۸) از وی سخن به میان آمده برادر میرعلی نقی خان است (میرعلی نقی خان در سطر هفدهم صفحه اخیر الذکر اشتباه میرعلی خان چاپ شده و در غلط نامه هم اصلاح نگردیده) این سه نفر هاشم خان با میرزا هاشم خان نوری (با جناب ناصر الدین شاه) که بموجب فهرست (ص ۴۵۷) به نام او در بعضی از صفحات کتاب اشاره شده (منجمله ص ۱۸۶ که از قلم افتاده) ارتباطی ندارند و در سیاهه اعلام و اسمی ، نام هر یک جدا گانه باید به ثبت رسیده باشد .

« مستر موره وزیر مختار فرانسه » در ص ۱۶۷ نادرست و صحیح آن مستر بوده است ،

در فهرست اعلام کرسی که در متن درست چاپ شده اشتباهآ کرسی طبع گردیده و روزنامه « ملی » در ص ۴۵۵ نادرست و همان ملتی درست است که در متن نوشته شده . در ص ۳۴۸ از مستر ماکتر و محاسبه او گفتگو بعمل آمده ولی در فهرست اعلام « مستر ماکتر » نوشته شده که هردو اشتباه و صحیح آن مستر هکتر (Hecter) است که در اسناد و نوشتگات فارسی به هاکتر تبدیل گردیده و وی همان بازرگان انگلیسی است که امیر کبیر در حدود بیست و پنج هزار قبضه تفنگ و چند میلیون سنگ چخماق از او خریداری نمود .

قید صفحه ۲۱۷ در مقابل اسم میرزا نقی خان امیر نظام (ص ۴۴۲) نادرست است زیرا در صفحه مزبور بموجب برگ ۴۵۴ بنام میرزا محمد خان امیر نظام ذکر نگفته اشارة شده . امیر دولت محمد خان در سطر دهم ص ۳۷۲ نادرست و امیر دوست محمد خان درست است و در زیر نویس ص ۱۲۲ « خوانده میشود » اشتباه و « خوانده نمی شود » صحیح است .

چنانچه ضمن غلط نامه کتاب کلماتی مانند سرتیپ به سرتیپ و جاسوسی به جاسوس تبدیل صحیح نگردیده بود تذکر پاره ای از سامحات مورد بحث شاید اصولاً ضرورتی نداشت . این جانب ضمن شرح حال فرخ خان امین‌الدوله مندرج در شماره پنجم سال سوم مجله وحید نوشته بودم از قراین چنین استنباط میشود که امیر کبیر با فرخ خان غفاری صفائی نداشته است و اینک با طبع و انتشار مجموعه اسناد و مدارک امین‌الدوله و درج نامه های میرزا آقا خان صدر اعظم در صفحات ۳۱۰ و ۳۶۸ مجموعه نامبرده این قطر تائید و معلوم میشود که فرخ خان امین‌الدوله مدتی در خانه شیخ رضا و چندی نیز بالاخانه امیر نظام متخصص و

احتمالاً در محل اخیر الذکر محترمانه تحت نظر بوده و به وساطت و پایمردی اعتمادالدوله از اورفع تعرض شده است . ظاهراً موضوع اتهام او مبنی بر حیف و میل اموال دولت در او اخ سلطنت محمدشاه بوده (صفحات ۵ و ۶ مجموعه اسناد) و رسیدگی به سوابق امر تا زمان صدارت امیر امتداد پیدا کرده و سرانجام تبرئه گردیده و حکم مورخ ۱۲۶۷ هـ ق مندرج در من ۶ مجموعه اسنادهم که به مهر امیر کبیر رسیده است مر بوط به او اخر دوره زمامداری او میباشد . این شیخ رضا که اعتمادالدوله ازاویاد کرده است اصلاح‌اهل کرمانشاه و از روحانیون بزرگ و سرشناس طهران بود و با فرخ خان امین الدوله ویک محل یعنی در کوچه غربیان منزل داشت . میرزا محمد تقی خان لسان‌الملک سپهر در شرح وقف قنات ناصریه مینویسد : « ... و یک شبانه روز خاص مسجد جامع و بیوت اغنبی و فقراء که در آن حوالی خانه دارند و خانه فرخ خان امین‌الملک و بیوت مسلمین که در آن گذر واقع است و به کوچه غربیان نامیده میشود خواهد بود و متولی جناب شیخ رضا و بعد از او برادرزاده او شیخ محمد میباشد . » (تاریخ فاجاریه سپهر ص ۳۹۳ جلد سوم چاپ جهانگیر فائم مقامی) برای اطلاع از احوالات زندگی شیخ رضا و شیخ محمد که برادرزاده و ربیب او بوده رجوع کنید به المائر والاثار ص ۱۷۶

این نکته‌راهنم به نفع فرخ خان امین الدوله تذکر باید داد که او برخلاف سایر رجال که در موقع گرفتاری به سفارتخانه‌های خارجی پناه میبردند تحصن در خانه شیخ‌رضا و روحانی وارسته وقت را به نشستن در زیر لوای بیگانگان ترجیح داده و از جلب حمایت و پشتیبانی اجانب تبری جسته است .

در پایان از دوست ارجمند مهربان آقای کریم اصفهانیان که یک جلد از کتاب مورد گفتوگو را برای مطالعه و تحقیق و اظهار نظر در اختیار این جانب قرارداده اند صمیمانه تشکر مینماید .

یغما

مدیر و مؤسس حبیب یغمائی - تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

(سال بیست و یکم)

دفتر اداره : شاه‌آباد - کوچه ظهیرالاسلام - تلفون ۳۰۵۳۴۴

اشتراک : ایران سی‌تومان - خارج از ایران سه‌لیره انگلیسی .

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۸ و ۴۷

تاریخ ایران از ابتداء تا قرن هیجدهم ج ۱ و ۲ از چند خاورشناس
ترجمه کریم کشاورز

۴۹

جامعه شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا
از احمد اشرف

۵۰

وضع و شرایط روح علمی از زان فوراستیه
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان

۵۱

روش تحقیق در علوم اجتماعی چاپ دوم
از دکتر مهندسی

۵۲

سینما و جوانان از ج. ام. ال - پیترز
ترجمه دکتر ابراهیم رسیدپور

۵۳

نظری به جغرافیای جمعیت
ترجمه و تألیف دکتر مهدی امامی
بزودی منتشر میشود

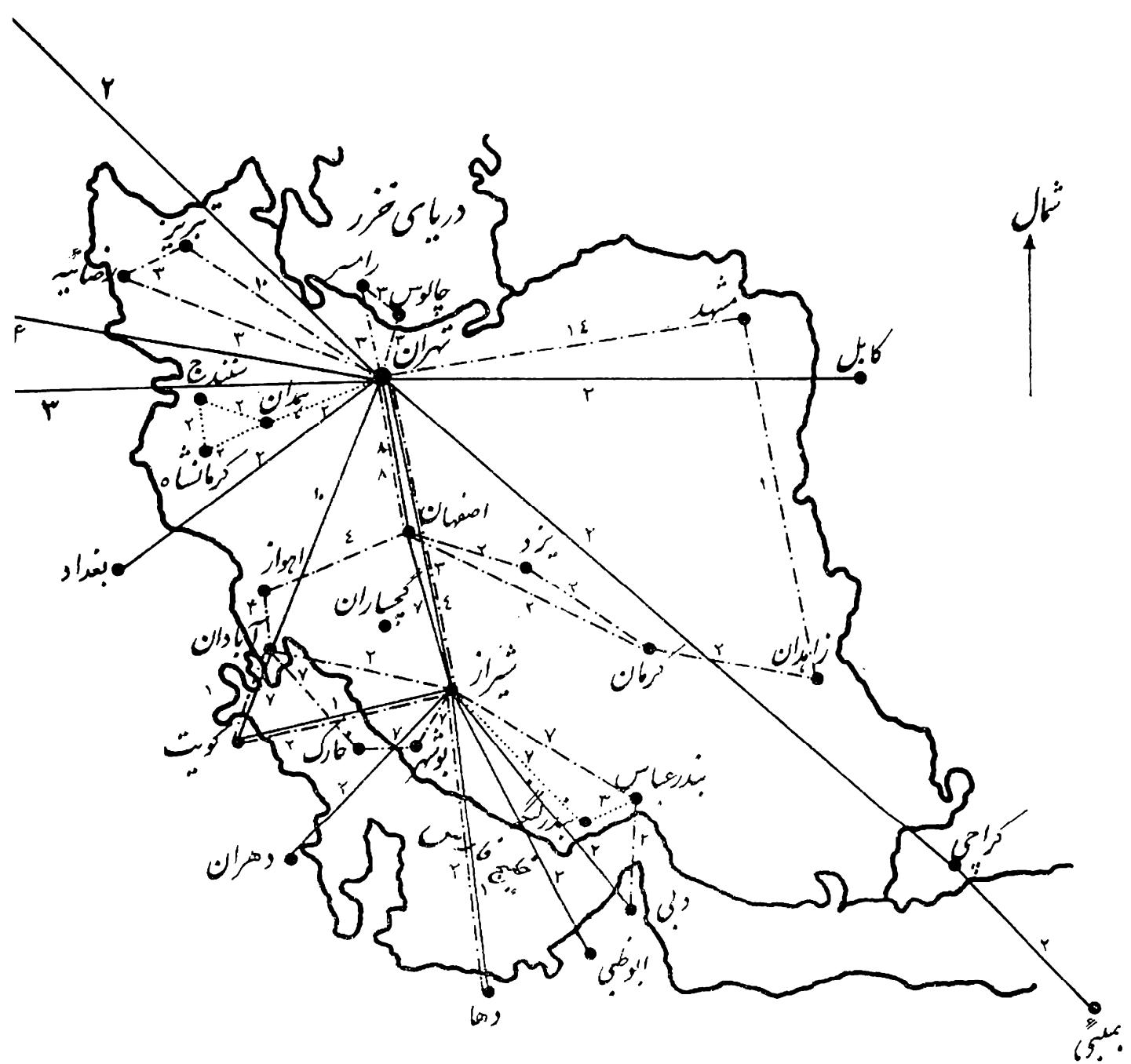
انسان گرسنه چاپ دوم
ترجمه مشیر جزئی (مهران)
دنسی سال ۲۰۰۰

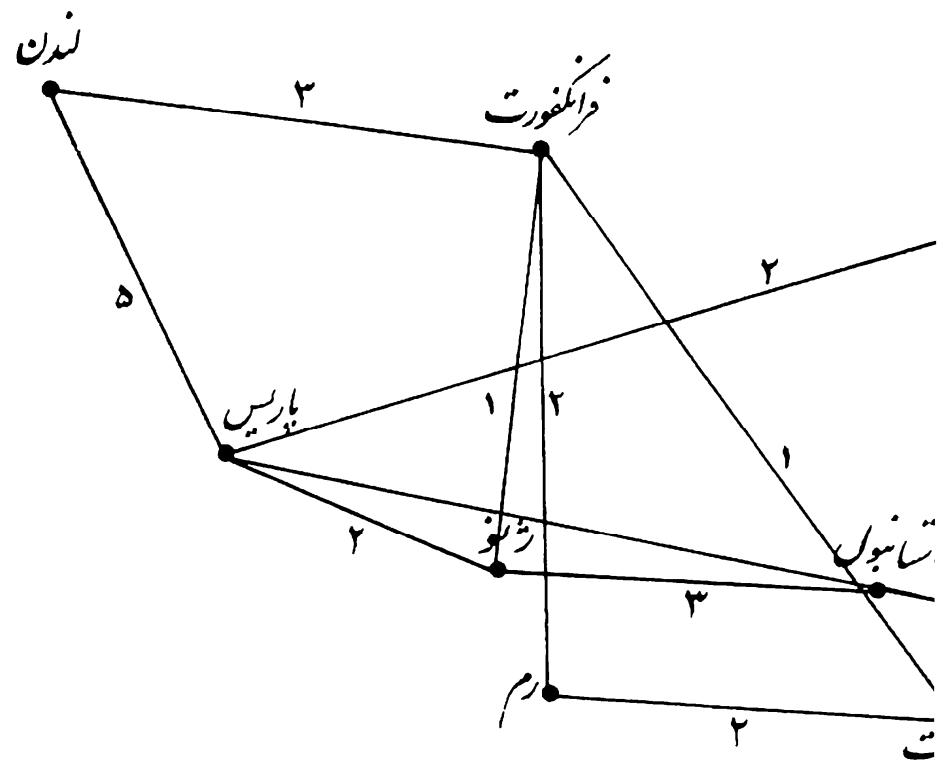
چند مقاله راجع بدورنگری
ترجمه دکتر جهانبگلو
مرکز فروش : فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها

شبکه پرواز های هوایی ملی ایران

برنامه تابستانی

۱۳۴۷





مشخصات

—	جت
---	دی اسی - ۱
—	دی اسی - ۲

شهر آشوب

در شعر فارسی

تألیف احمد گلچین معانی منتشر نگردید

د. مؤسسه انتشارات امیر کبیر

شما میتوانید این کتاب و کتب دیگر را از تلفن ۳۳۶۹۳۵
بخواهید و در مدت کمی در منزل یا محل کار خودتان دریافت نمائید.



شور گت سه راهی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۵۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - بار بری - حوادث - اتو هیل و غیره

نشاذی نهایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان تلفن ۲۴۸۷۰

دفتر بیمه پر ویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۴۹۳۱۴-۶۹۰۸۰

شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹۹-۳۱۹۴۶

آقای مهران شاه گلديان : خیابان سوم اسفند شماره ۹۶

مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

خیابان فردوسی	خرمشهر	دفتر بیمه پر ویزی
---------------	--------	-------------------

سرای زند	شیراز	« « «
----------	-------	-------

فلکه ۲۴ متری	اهواز	« « «
--------------	-------	-------

خیابان شاه	رشت	« « «
------------	-----	-------

تلفن ۶۲۲۲۷۷۷	آقای هانری شمعون	تهران
--------------	------------------	-------

۶۱۳۲۲۲	لطف الله کمالی	«
--------	----------------	---

۶۰۲۹۹	رسم خردی	«
-------	----------	---

ایرانول البرز

H·D

برای موتورهای

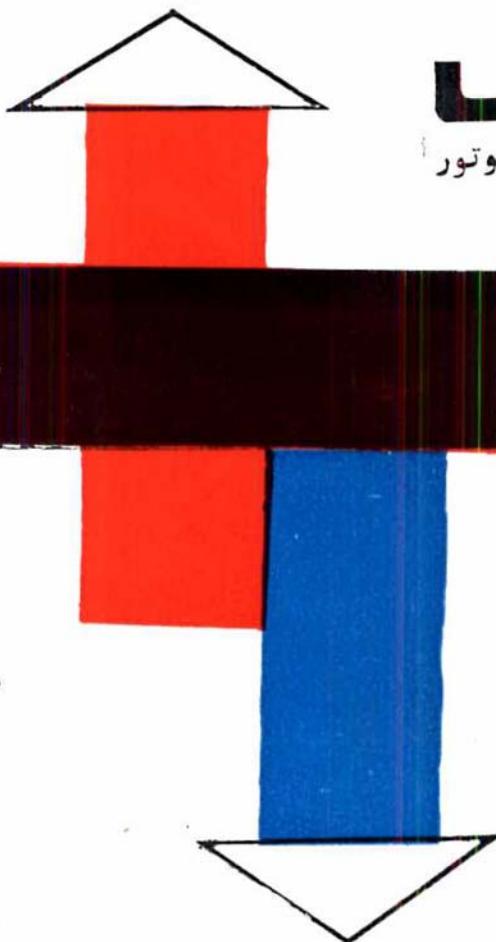
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیرسوپر شارژ



ایرانول الوم

مرغوب برای دیزلهای
غیرسوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی